

قیام امام ایران

ز نظر شورای نویسندگان

ارگان مرکزی نهضت مقاومت ملی ایران

هادی بهزاد

خویشان عقیدتی

آما دگی رزمی و سرانجام یافتن باران و همسنگرانی است که اگر چهار یک بافت و از یک مسطوره اند ولی در بیج و خم سلیقه ها و "ایسم ها" طلسم شده و یکدیگر را گم کرده اند. مگر حاکمیت ملی و دموکراسی، مطلوب و آرزوی همه آن ها نیست؟ مگر نشانه و لازمی دموکراسی را تنوع اندیشه ها و تحمل سلیقه ها و برخورد با و رها نمی دانند؟ پس چه دلیلی دارد، وقتی از کعبه نشانی نیست بر سرپوش آن که اطلس باشد یا حریر یکدیگر را تاب نیاورند؟ درباره ی مفهوم "شکست" زمینه های بحث و بررسی همچنان فراوان است، مهم آن است که از یادآوری حوادث و استدلال و گفت و شنود حتی اعتسراف نهراسیم.

بقیه در صفحه ۴

راه پیمایی ضد شکنجه

دعوت کرده بود، تا با شرکت در تظاهرات علیه شکنجه انسان ها روز شنبه سی ام نوامبر در پاریس به راه پیمایی بپردازند، پاسخ درخور و شایسته ای گرفت. از ساعت دو بعد از ظهر هزاران نفر در ایستگاه راه آهن سن لزار پاریس گرد آمدند و به مدت سه ساعت در زیر پرچم سیر طولانی میان "سن لزار" و میدان تروکادرو راه در صف های منظم و با جمل شعاری گوناگون در محکومیت شکنجه، بیعت کردند. در این راه پیمایی، مدتها قبل از آنکه وهواداران نهضت مقاومت ملی ایران با حضور فعال و سازمان یافته خود، بار دیگر توجه همگان را به سوی حکومت ضد انسانی، قاتل و خونریز ملایان در ایران جلب کردند. سازمان عفو بین المللی که از سال ۱۹۸۲ طی گزارش های لرزاننده ای پسرده از اعمال شکنجه های قرون وسطایی در رژیم اسلامی به کناره رفته است، بنا بر پائ راه پیمایی ها، انگشت اتهام و جدان بین المللی را به سوی حکومت خمینی و دیگر حکومت های جبار و آمریمنی که دگراندیشان و مخالفان سیاسی را مثله می کنند، می سوزاند، و به چهار میخ می کشند نشانه رفته است. در رژه ضد شکنجه پاریس، گروهی بی از کشور های پرو، شیلی، مراکش، گینه و آفریقای جنوبی شرکت کرده بودند. رژه ضد شکنجه پاریس زمانی برگذار می شد که روزهای پیش از آن پنجاه و سه تن از شخصیت های برجسته بین المللی در آلمان غربی سندی را امضاء کردند که طی آن از همه مردم جهان خواستار شدند تا علیه شکنجه و خشونت رژیم غیر انسانی جمهوری اسلامی و حکومت های جبار دیگر بیا خیزند و جامعه بین المللی را در محکوم کردن اعمال ضد بشری این حکومت ها برانگیزانند.

بقیه در صفحه ۲

رژه آرام و مسالمت جویانه هزاران نفر از ملیت های گوناگون در پاریس، بار دیگر افکار عمومی جهان را به شکنجه انسان ها و بی که در کشورهای گوناگون علیه ظلم و استبداد دوام آزا دیه ها برخاسته اند، جلب کرده است. سازمان عفو بین المللی (شاخه فرانسه) که از همه وجدان های آگاه و مردمان آزاده

نیروهای گریزنده از جماران

در بررسی رویدادهای یکی دوماهه اخیر ایران و با تکیه بر اطلاعاتی که از مراکز تصمیم گیری های دست آمده است می توان تصویر روشن تری از حوادث پیچیده در بین قدرت حکومتی ارائه داد. بنظر می رسد که عمق و وسعت اختلافات درونی رژیم که تا کنون در تشعب قدرت مرکزی، و قدرت مالی رژیم پنهان مانده بود اینک پس از نتایج جنگ برهزینه، اتمام ذخایر مادی و انسانی باقی مانده از رژیم گذشته، دست تنگی حکومت در کسب درآمدهای عظیم نفتی، خستگی و دلزدگی مردم از شعارهای تکراری و کلیشه ای، گسترش دامنه خرابکاریها از سوی مخالفین، ختم و نفرت مردم از حکام بکرنگ و یکدست کلیشه ای خونخوری، به شکل آشفتگی مهیب و ویران ساز بیرون زده است. رزمه های موافق و مخالف در درون هیئت حاکمه از همه سو بگوش می رسد، هرکس می خواهد بسیار شکست سیاست های رادیکالی رژیم را بردوش جناح و گروه دیگری بیندازد. صف بندیها و جناح گیری ها که معمولا از مشخصات دوره شکست به حساب می آید سرعت پیرامون جماران شکل می گیرد و از میان گروه بندیها و دسته بندیها، بتدریج مانند اصول قواعد بازی سیاسی، دو گروه راست و چپ، محافظه کار و تندرو به صورت خود شکل می دهند. در ماجرای انتخاب نخست وزیر و کابینه جدید، این

بقیه در صفحه ۲

اجلاس شورای نهضت

ساعت ده صبح روز شنبه ۹ آذر ۱۳۶۴ برابر ۳۰ نوامبر ۱۹۸۵، اجلاس عادی شورای نهضت مقاومت ملی ایران در حضور آقای دکتر شاپور بختیار، رهبر نهضت تشکیل شد. این جلسه که بخصوص به بحث و گفتگو در باره مسائل سیاسی روز ایران و تجزیه و تحلیل تحولات بین المللی اختصاص یافته بود تا ساعت ۱۸ ادامه یافت.

خیانت

به آرمان های ملی

همزمان با رخدادهایی که حاکی از گشایش احتمالی مذاکرات صلح در موضوع جنگ ایران و عراق است، بندوبست ها و فعل و انفعالاتی انجام می شود که در این مذاکرات، سند ۱۹۷۵ الجزایر مینا و دستمایه حل و فصل مخاصمات قرار نگیرد. تا سف برانگیخته است که در این توطئه شوم رهبری سازمان مجاهدین با برخی از سران کشورهای عربی همداستان شده اند تا قرار داد الجزایر را در روند گفتگوهای صلح به کناری بزنند. دکتر شاپور بختیار که دلمشغول و نگران این تمهیدات شوم است، در گفتگویی با "تلویزیون ایران نیان"، صریح و تردیدنا پذیر اثر هرگونه تشبیهات خائنانه را در پی اثر کردن قرار داد ۱۹۷۵ الجزایر محکوم کرده است. مقاله را در صفحه ۳ مطالعه فرمائید

ح. مشکان

بازی دلقک ها

شیخ حسینعلی منتظرالظهور نجف آبادی سرانجام رسماً "به سمت ولایت عهده مقام ولایت فقیه تعیین شد. مردم ایران فقط غصه دار همین بودند که حضرت امام خدای بخوابسته قیام از تعیین ولیعهد حلت فرما ید و کبان اسلام در خطر بیفتد. بارف این نگرانی، اکنون امت اسلام می تواند به سودگی نفس بکشد و با طرح جمع از اینکه تسدوم خلافت ولایت در جمهوری اسلامی تضمین شده است، به آینده های روشن ترجم بدوزد. این هنوز اول نبردهای افروز است با این تاخیمه زند دولت نیسان و ایساز به واقع انسان نمی دانند که با بدخندید یا با بدگریست. صورت قضا یا خنده آواست. در او خرقن نیستیم، سوخی روزگار رسل ما را به شما شای یکی از مضحک ترین رویدادهای

بقیه در صفحه ۹

حسن مهری

رنج و شکنج

روزانه

یک ملت

دو ساعت و نیم، از ایستگاه "سن لزار" تا میدان "تروکادرو"، تاریخ شکنجه در برابر چشم نام ورق می خورد، این تاریخ درهم شکنی روح و جسم انسان است، تاریخ خوفناک توهین به منزلت انسان. به هر انسانی که در هر لحظه از تاریخ و هر نقطه از جغرافیای زمین، شکنجه شده یا شکنجه می شود، این شکوه بشریت است که زخم می خورد.

بقیه در صفحه ۲

راه پیمایی

ضد شکنجه

بقیه از صفحه ۱

عقوبین المللی شاه انگلستان نیز در آستانه رژه ضد شکنجه پاریس، نگرانی و دل‌مشغولی خود را نسبت به سرکوبی و هزاران انسانی که در جمهوری اسلامی و کشورهای دیگر بدست جلادان این رژیم‌ها، ویدیوانه و معلول می‌شوند اعلام کرد و از همه "آزادگان و شیفتگان دموکراسی و آزادی" خواست تا اراده قاطع خود را در برابر زنجار و نفرت نسبت به رژیم‌های جلاد در سراسر جهان به نمایش بگذارند.

حضور فعال

در رژه ضد شکنجه پاریس حضوراً اعضا و هواداران نهضت شگمگرو توجیه‌برانگیز بود. این مشارکت، هم زنجارها را عفا نهضت و هم زنجارها را عکس‌ها و ترکیب جمعیت‌ها از جوانان تا میان سالان و سالخورده‌گان را در بر می‌گرفت، نشان از موضع گیری قاطع و تردیدناپذیر مقاومت ملی ایران علیه شکنجه و استبداد و حکومت خونریز ملایان دارد.

سعید، جوان ۲۴ ساله دانشجو، از هواداران نهضت مقاومت، به گزارشگر "قیام ایران" می‌گفت: "ما جوانان ایرانی موضوع وحشیانه‌ترین شکنجه‌ها در رژیم خمینی هستیم. در وطن‌ها بوس زده ما جوانان را با خطر طرز لباس پوشیدن، عقیده سیاسی، دینی و هر چه‌اندک دیگر به زندان می‌کشاند، شکنجه می‌دهند و تیرباران می‌کنند. اگر می‌بینید امروز، در صفوف اعضا نهضت مقاومت شما دختران و پسران جوان بسیار است، از آنست که این گروه، قریبانی شکنجه‌گران جمهوری اسلامی‌اند." دختر جوانی بنام افسانه، دانشجوی رشته فیزیک به گزارشگر ما گفت: "شکنجه ابزار حکومت سفاکان است. آن‌ها چون از درجه نفرت و انزجار اکثریت ملت ایران با خبرند، تنها راه برای بقای خود در اعصاب و شکنجه و تیرباران می‌یابند. تصادفی نیست که همه رژیم‌های غیرملی و مستبد به خونخواری روزافزون دچار می‌شوند. همه آنها هم در این اشتباه تار و سفوط باقی می‌مانند که می‌توان به وسیله شکنجه و وحش و تیرباران بر قدرت باقی بمانند. خودکامگان از تاریخ ملت‌ها درس نمی‌آموزند... شکنجه رژه ضد شکنجه ساعت پنج بعد از ظهر چون به میدان "تروکا درو" رسید، تماشاچی یک پایتیم شد. هنرمندان فرانسوی، از شکنجه و اعمال خشونت را در رژیم‌های خودکام به نمایش گذاشتند و پس از این نمایش، رژه پاریس یافت.

رنج و شکنج روزانه یک ملت

بقیه از صفحه ۱

تنها، نماهایی از شکنجه‌گاه‌هاست، تنها نمونه‌هایی از شکنجه‌هاست. جمهوری اسلامی، گوی سبقت از همه رژیم‌های خودکام خودسر بوده است، زیرا توانسته است شکنجه را از سیاه چال تانهای ترسناک و بی‌هنگامه جامعه، بسط دهد، به کلام دیگر، از تمام ایران، یک شکنجه‌گاه بسازد، و در کارنامه وحشت خود، روزانه روح را هر چه بیشتر بساید و بفریاد. به سوی "میدان تروکا درو" راه می‌پیمایم. کسی شعار نمی‌دهد. گام‌ها آرام است و روان‌ها ناآرام. ناآرام از عذاب هر روزی که بی‌حساب ملت تحمل می‌کند و فوسوسا، بر حسب معیارهای جهانی، نامش، شکنجه نیست. آیا به راستی، این ضربه‌های روانی که هر روز چون پیکر شکنجه‌ها فرود می‌آید، این دل‌آشوبه تبلیغاتی و قهقهه‌ناپذیر، این ترس و وحشت که از کمال‌های سرکوب با فشار به درون شریان‌های جامعه جاری می‌شود، این سست و شوی مغزی هراس‌بار نونهالان، این قلب و تحریف شرم‌آور و قافیه‌ها و آهنگ‌های این تحقیر تاریخ ملی و این دروغ‌های از شکنجه نیست؟ تا کی فتنه می‌تواند فشرده شود؟ راه پیمایی پایان یافته است. در محوطه آزادی میدان "تروکا درو"، با دکنگ‌های شادی در بر تن نورهای رنگین، به آسمان رها می‌شوند. به خود می‌گویم: نزدیک است، لحظه شادمانه‌ها می‌آید، نزدیک است. ملتی که هر لحظه، در روح و در جسم، شکنجه می‌شود، نمی‌تواند همیشه غرورش را زخمین ببیند. وای بر آن‌ها که غرور ملتی را چریحه‌ها رسا زند. در این ملت، به گواهی تاریخ، پویایی و پویایی هست گسسه همه خوا ردا رندگان نش را سه خواری می‌افکند.

نیروهای گریزنده از جماران

بقیه از صفحه ۱

صف بندی که تاکنون به صورت مبهم و پراکنده عمل می‌کرد، بخصوص محافظه‌کاران و راست‌ها، شکل و یکدستی خاص خود را یافتند. از همان نخستین روزهای پس از انتخاب خامنه‌ای به ریاست جمهوری، این دو جناح پیرامون خمینی به تکیه یافتادند، هم‌رد و سمت، فشارهای خود را بر خمینی افزایش دادند. شیخ محمدیزدی نایب رئیس مجلس شورای اسلامی به اتفاق تنی چند از همفکران محافظه‌کار خود به دیدن خمینی می‌روند و درود و آرزوی‌ها و ترس‌ها را می‌گویند. اما خمینی می‌تواند تصمیم می‌گیرد این مهم را به دیگری واگذارد. ما حدیث داریم که وقتیکه حضرت محمد در بستر بیماری افتاده بود، صحابه، وی را به این دلیل که پیغمبر نب داد و دودمان می‌گوید از هرگونه تصمیم گیری منع کردند. شیخ یزدی می‌گوید اگر موسوی را برای نصب وزیر و برتری ترجیح می‌دهید از پشتوانه قدرت ولایت فقیه استفاده کنید و او را به عنوان نخست وزیر برگزیده‌ای ولی فقیه، به مجلس معرفی نمائید و مجلس هم بی‌چون و چرا، بعنوان حکم ولی فقیه آنرا خواهد پذیرفت و اگر غیر از این عمل نکنید مطمئن باشید که مجلس در برابر شما می‌ایستد و قدرت فائقه ولی فقیه در نظر مردم می‌شکند. از سوی دیگر گروه‌های چپ و تندرو به رهبری موسوی و به قصد تحت فشار گذاشتن خمینی با استفاده از قدرت تشکیلاتی و نفوذ فوق العاده در نهادها، انقلابی نظیر سپاه و جبهه دوشواری اسلامی که هنوز با جوانی دارند و بطور طبیعی همیشه در جبهه چپ عمل می‌کنند و اردمیدان می‌شوند، حتی در جبهه‌ها با برافراشتن شعارها در حمایت از دولت موسوی، دست به تظاهرات و تحریک می‌زنند، شوراها و اسلامی‌ها را خنات را با تمام توان وارد صحنه می‌کنند بطوری که خمینی در سنگین کردن نیروهای طرفین با توجه به تسلط جناح چپ بر سپاه و نهادها به اصطلاح انقلابی و از ترس یک کودتای احتمالی سرانجام موسوی را برای احراز پست نخست وزیر و برتری به مجلس معرفی می‌کند. اما برای ترضیه خاطر جناح راست راه گریزی نیز باقی گذاشتند و در معرفی نام موسوی به مجلس دست‌آخورهای به آزادی انتخاب رئیس جمهور و مجلس می‌کند که درست از همین نقطه شکست سیاسی به نعل و به میخ خمینی - که لاقط در شرایط بحرانی هرگز رسا نیست - آغاز می‌شود. با اینکه ظاهراً پس از انتخاب موسوی به نخست وزیر انتظار

همراه می‌شوند. یکی از آن‌ها می‌پرسد: آیا می‌توانسته‌اید که بر یکی از پلاکاردهای تان نوشته‌اید: خمینی، مظهر شکنجه؟ در میان این همه شکنجه‌گردها، چرا جایزه اول را به او داده‌اید؟ می‌گویم باید است ایرانی می‌بودی، ایران را به جان دوست می‌داشتی، و رویدادهای هفت قریب این هفت سال را لحظه به لحظه دنبال می‌کردی تا در این شعار سه کلمه‌ای، هم‌رنج و شکنج واقعیت‌رانی دیدی. رژیم خمینی، خلاصه، مهیب‌ترین جنون‌ها و وحش‌ها، سفاکی‌ها و قساوت‌ها، و بلاهت‌ها و مضحکه‌های موجود در همه استبدادهای سیاه تاریخ است. همه این‌ها یک جا در وجود این نظم بی‌نظم سرشته است. یکی از راه پیمایان ایرانی که تازه جلی وطن کرده، به او می‌گوید: شکنجه‌های خمینی، همه، توصیف پذیر و شمار پذیر نیست. در ایران شکنجه تنها در زندان نیست. در سطح جامعه گسترده است و تا اعماق آن پیش رفته است. خمینی روزانه، چهل و چند میلیون ایرانی را در گام به گام از زندگی شان شکنجه می‌دهد. آیا این شکنجه نیست که صبح که از خانه خارج می‌شوی، ندانی که به خانه باز می‌گردی یا نه؟ شکنجه، همه این نیست که زنی زیور ضربه‌های لگد سارا در اوین سقط چنین کند، همه این نیست که پاسبانان سپاه مست و دیوانه به زنان زندانی تجاوز کنند، همه این نیست که مادران در برابر کودک یا کودک را در برابر مادرش شکنجه دهند. اعدا می‌نمایند و صدای مهیب تک تیرهای خلاصه‌گر فضای زندان طنین می‌اندازد، تمامی معنای شکنجه نیست.

درگذشت علی مستوفی

نویسنده و روزنامه نگار



با نهایت تأسف اطلاع یافتیم که علی مستوفی نویسنده و روزنامه نگار برجسته ایرانی، که زهمکاران صادق و صمیمی نهضت مقاومت ملی ایران بود، به علت عارضه قلبی درگذشت. علی مستوفی به سال ۱۳۰۶ در شهر بدنیا آمد. هفده ساله بود که اولین نوشته‌اش به نام "شب تاریک" چاپ و منتشر شد. از آن پس تا وقتی در ایران بود گذشته‌ها زهمکاران با برخی روزنامه‌ها و مجلات آن زمان، سیزده کتاب تالیف و ترجمه کرده و در همان حال ماهی یک داستان کوتاه منتشر می‌کرد. مستوفی از سی سال قبل در خارج ایران به فعالیت روزنامه نگاری مشغول بود. غالباً این سالها را در سوئیس بسربرد. از جمله فعالیت‌های مطبوعاتی او همکاری دائمی با روزنامه معروف سوئیس "تریبون دوژنو" بود که با سمت دبیر سیاسی و مخبر سرما شل مربوط به خاورمیانه و آفریقای شمالی، انجام وظیفه می‌کرد. از او آثار نثر نیز به زبان فرانسوی چاپ و منتشر شده است. یکی از کتابهایش به نام "کمان با باخشان" (چاپ پاریس - اورژون) به چند زبان دیگر مانند چینی - عربی - انگلیسی و روسی، نیز انتشار یافته است. علی مستوفی یک ایرانی آزاده و آزادیخواه بود و پس از پیش آمدن فتنه خمینی، با تمام وجود، نیروی خود را صرف روشن کردن افکار عمومی چپان نسبت به اوضاع ایران میکرد. آخرین اثر مستوفی که مجموعه داستان است، تحت عنوان "سراب و امید"، دو سال پیش به فارسی در آلمان به طبع و نشر شده است. تنها روزنامه نگار مستقلی بود که در دیدار ریگان - گورباچف برای تهیه گزارش‌ها شرکت داشت. روزنامه "تریبون دوژنو"، دوروی پیش از تشکیل کنفرانس سران، تصویر و بیوگرافی علی مستوفی را همراه با تصاویر و زندگینامه هفت تن دیگر از همکارانش به چاپ رسانید و یادآور شد که این هشت روزنامه نگار برجسته و همکار تریبون دوژنو، گزارش‌های جلسات دیدار ریگان - گورباچف را فراهم می‌آورند. نویسنده سراب و امید، در مقام روزنامه نگار، تنها کسی بود که در کنفرانس مطبوعاتی سران آمریکا و شوروی، موضوع جنگ ایران و عراق را مطرح کرد و به این ترتیب توجه یکی از مهمترین کنفرانس‌های مطبوعاتی را با شرکت دو ابر قدرت، به این جنگ خانمانسوز و ایران بر باد ده جلب کرد. تردیدی نیست که کوشش‌های مستوفی در تهیه گزارش‌های متعدد و بی‌خوابی‌ها در جریان کنفرانس سران، از عواملی بوده است که قلب بیچاره این نویسنده ایرانی را از کار انداخته است. او، در مقام روزنامه نگار، طی این سالهای دشوار که ایران زیر سلطه ملایان قرار دارد، هر جا که لازم آمد از ملت ایران و مبارزات ملیون ایران دفاع کرد و مقاومت سراسری ملت ایران را علیه رژیم خودکامه آخوندی، به آگاهی جهان رسانید.

نهضت مقاومت ملی ایران این ضایعه را به جای کامی مستوفی همسر نویسنده و بازمانگان او و جامعه نویسنده‌گان و روزنامه نگاران ایرانی تسلیم می‌گوید.

خیانت به آرمان های ملی

دکتر شایسته پور بختیار رهبر نهضت مقاومت ملی ایران در مصاحبه ای با "تلویزیون ایران" که در لوس آنجلس آمریکا به زبان فارسی برنامه پخش می کند، بر موضوعات و مسائل مهمی انگشت گذاشته است که درخور توجه ویژه است. (متن این مصاحبه در قیام ایران شماره ۱۲۷ چاپ شده است).

دکتر بختیار در پاسخ به پرسشی درموضوع جنگ ایران و عراق با صراحت مخصوص به خود هشدار می دهد: "عراق با دیداند که بهیچ وجه و هیچ صورتی هیچ دولتی در ایران بر سر کار نخواهد آمد که قرارداد داد ۱۹۷۵ الجزایر و ملحق شدن را به رسمیت نشناسد، هیچ دولت ایرانی جریئت چنین کاری نخواهد داشت...".

این یا آوری رهبر نهضت مقاومت ملی ایران دقیقاً "به تلاش های ضد ایرانی گروه وابسته می مجاهدین خلق بازمی گردد که از سه سال پیش به عنوان ستون پنجم عراق در کار دفاع ملت ایران در برابر دشمن متجاوز سنگ می اندازد و به کمک جاسوسان مزدور و عوامل خود، هر جا توانست نقشه های تاکتیکی ارتش ایران را در اختیار دشمن گذاشته است.

رهبری مجاهدین، در کار خیانت است به آرمان های ارتش ملی و نیروهای جنگنده ایران که تنها بخاطر حفظ تمامیت ارضی و استقلال ایران جان برکف در برابر ارتش مهاجم، جنگیده اند. کار بی شرمی را به آنجا رسانده است که در نشریه ارگان خود، خیرا زخا بکار بیهای عوامل مزدور در نیروی هوایی، نیروگاه های برق و برخی مراکز حیاتی ایران می دهد.

شاپور بختیار، بارها درباره جنگ ایران و عراق برای واقعیت تاکید کرده است که این جنگ تا زمانی که نیروهای مهاجم بخش هایی از خاک ایران را در اشغال داشتند به عنوان دفاعی ملی و میهنی مقدس بود. ملت ایران نیز با علم بر این امر تا آن روز که قطع شده خاکی از میهن در اختیار نیروهای بیگانه بود، لحظه ای از دفاع مردانه باز نایستاد، اما از آن زمان که ارتش عراق به آتشی مرزهای بین المللی و پس رانده شد، جنگ، دیگر از معنای دفاع ملی تهی گشت و می بینیم که ارتش ملی ایران نیز که هرگز متجاوز نبوده است، در هجوم به خاک عراق و کشور گشایی درنگ ها دارد، زیرا ارتش

خوب می داند که در ادامه جنگ بیپایان ملت ایران چون آن روزهای پر شور و یکپارچه دفاع ملی با او همراهی نخواهد کرد. اما اگر جنگ همچنان ادامه دارد از آنست که حکومت ملایان، برای طولانی تر کردن عمر نکبت بارش به آتش دامن می زند و با شعارهای غیر عقلایی چون "جنگ تا راه بی قدس" می گوید، فروماندگی خود را در اداره امور کشور به بهانه جنگ بیپوشاند و بیادست نیروهای سرکوبگر را در خاموش کردن فریادهای اعتراض و تظاهرات مردمی باز بگذارد و برای این گونه رذالت های ذاتی از بهانه جنگ سود می جوید.

شاپور بختیار در این گفتگو با قاطعیت به قرارداد الجزایر و ملحق شدن اشاره می کند و این قرارداد را که "زمان شاه فقید مذاکرات طولانی و با تبادل نظر طرفین بسته شده است..." تنها ملاک عمل و منبع الهام هر دولت ملی در موضوع پایان دادن به جنگ ایران و عراق می داند.

نگرانی رهبر نهضت مقاومت ملی ایران، در این مرحله از جنگ که گشایش احتمالی مذاکرات برای فیصله دادن به مخاصمات مطرح است از آنست که با تلخکامی دریافته است رهبری سازمان مجاهدین خلق به علت وابستگی بسیار شدیدی که با دولت عراق دارد، برخی از سران عرب را واسطه کار قرار داده است تا در مذاکرات احتمالی آینده راجع به جنگ خلیج فارس، قرارداد الجزایر ملاک عمل قرار نگیرد.

بختیار می گوید: "اینان جز نفرت از طرف ملت ایران چیز دیگری نخواهند دید. هیچ وقت ایرانی قبول نمی کند که ما از قرارداد ۱۹۷۵ عدول کنیم." دلمشغولی بختیار دقیقاً "بخاطر اینست که ایران است، و خوب می داند که پایان جنگ، با پایان حکومت ضد ایرانی و خونریزی ملایان است، اما او بهیچ روی نمی تواند قبول کند که جنگ به صورت و بهر شکل پایان یابد. اگر بیاید مذاکراتی آغاز شود، قراردادی که امضاء رئیس جمهوری کنونی عراق زیر پای آنست تنها سند مرجع حل اختلافات خواهد بود، زیرا در این قرارداد، حل اختلافات و مخاصمات نیز پیش بینی شده است.

بختیار، دقیقاً "در حساس ترین لحظات دقیق زندگی یک رهبر، به وظیفه ملی

خود عنایت دارد. او بارهبری مجاهدین خلق و خمینی شناختی دارد. این و آن، ایران را بلاگردان قدرت طلبی و هوی و هوس و امیال شخصی می کنند. رجوی و ظانف مقرر شده را تا حدی که جا سوس، یک خرابکار و عامل ستون پنجم می پذیرد به این امید که بهر صورت قدرت سیاسی بدست آورد. خمینی سراسر ایران را ویرانه می خواهد تا به هدف های شوم ویران بر باد برسد.

چنین است که در مرحله خطر مذاکرات احتمالی صلح، تنها شاپور بختیار است که کنگاش ها و بدخواهی ها را فاش می کند و هشدار می دهد و تنها سند معتبر و مورد قبول ملت ایران و حکومت ملی آینده را قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر و ملحق شدن اعلام می دارد.

بدیهی است که رهبر نهضت مقاومت ملی ایران، با این موضع گیری صریح و صمیمانه درباره آینده جنگ ایران و عراق، چون در برابر این پرسش تکراری قرار می گیرد که: "روابط شما با دولت عراق در چه حدی است؟"، پاسخ می دهد:

"من یک را دیو در آن منطقه دارم. اولش این است، آخرش هم همین است. هر وقت دولتی - البته نه... افریقایی جنوبی یا یمن، دولتی که قابل قبول من باشد - یک ایستگاه را دیوی قوی در اختیار ما بگذارد... بهیچ وجه هیچ اصراری ندارم آنجا بمانم... من سالیست که با هیچ کدام از رجالی سیاسی آن مملکت ارتباطی نداشته و ندارم..."

آشتی ناپذیری با خائنان

شاپور بختیار که چهل سال برای استقرار آزادی و قانون و حاکمیت ملی مبارزه کرده است در تبعید و در اس وقت و ملت ایران، "مقتضیات و موقعیت های روز" او را بهیچ گونه معالجه ای برخلاف مصالح عالی ایران نمی کشاند، آنجا که منافع و آینده ایران و با شما امنیت ارضی کشور مسود آسان بجان می خورد و فریاد اعتراض برمی آورد.

اگر گروهی وابسته و قدرت طلب، مصداق کامل کسالتی که برای دستمالی قیصریه را به آتش می کشند، برای دستیابی به قدرت به دلالی برای بیگانگان می پردازند تا در مذاکرات احتمالی صلح، ایران را از حقوق مسلم و شناخته شده در قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر محروم کنند، بایست بدانند که ملت ایران این حق شکنی ها را هرگز بر نخواهد تاقت و نهضت مقاومت ملی ایران با هر گونه بندوبست و توطئه درنا دیده گرفتن سند الجزایر به مبارزه بر خواهد خواست.

جالب اینجاست که بختیار پس از این موضع گیری های روشن و خنجرنا پذیر بلافاصله در همین مصاحبه به پرسشی در باره دیدار خیر ملک حسین و مسعود رجوی رهبر مجاهدین خلق نیز جواب می گوید. "برای بختیار این دیدار "تراژی - کمیک" است. دیدار یک پادشاه با چریکی فدلسلطنت که هرگونه تمایل سلطنت طلبی برایش گناه غیر قابل بخشایش است، به راستی در مقوله نمايش های تراژی - کمیک سیاسی می گنجد. بختیار با هشدار که در این مصاحبه به تمهیدات رهبری مجاهدین خلق در برابر انگیزش برخی سران عرب بمنظور کنتر گذاشتن سند ۱۹۷۵ الجزایر داده است، اینجا به مناسبت دیدار ملک حسین - رجوی صراحتاً می گوید: "... بگذارید صریح عرض کنم. (ملک حسین) از کمک های محمدرضا شاه و همکاران نوازی های او استفاده بسیار کرده است. حالا می آید با آدمی که فقط فقط تروریست بوده ملاقات می کند. ایشان نمی بایست چنین کاری می کرد..."

مردی سیاسی چون بختیار وقتی دیداری را این چنین قاطع محکوم می کند نه تنها بخاطر جایگاه متباین یک تروریست فدلسلطنت و یک سلطان، که بخاطر درونمایه این دیدار است. بختیار که نگران و ترسان بندوبست ها و اقدامات خائنان مجاهدین با برخی از سران عرب است، در کار بختیار و ازگان در موضوع این دیدار، صریح ترین کلام را برمی گزیند.

آنچه بختیار در این گفتگو بر آن تکیه دارد، جدائی کامل مصالح و منافع رژیم خمینی از مصالح عالی ملت ایران است. رژیم خمینی را غم تمامیت ارضی، استقلال و آینده ایران نیست. این رژیم برای طولانی تر کردن روز عمرشوم خویش سرشود کشور را چون رهبری سازمان مجاهدین به معامله می گذارد. در این میان رهبری نهضت مقاومت ملی ایران نمی تواند سانسکت بماند. زیرا نخست باید ایرانی مستقل، یکپارچه و سرفراز باقی بماند تا با استقرار حکومت ملی، بتوان عدالت و امنیت و حاکمیت قانون را در آن تأمین کرد. نهضت مقاومت ملی ایران، در مقطع کنونی از مبارزات وسیع خود، تلاش های مذبوحانه رهبری یک سازمان وابسته و مزدور را در محروم کردن ملت ایران از سندی معتبر بی بیا خواهد کرد و میتوان حدس زد که رهبر نهضت مقاومت ملی برای آنکه قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر و ملحق شدن به عنوان ملاک عمل و سندی برخوردار از مالیت و قدرت حقیقی بین المللی، دستمایه مذاکرات احتمالی صلح قرار گیرد از هیچ کوششی در سطح بین المللی باز نخواهد ایستاد.



مادری که فرزندش در جبهه مفقود شده، در جبهه ها در بدر می گشت و هر جا که رزمندگی که می یافت او را به یاد پسر ناپدید شده اش در آغوش می کشید و می گفت: "بوی پسرم را می جویم."

خانم پور روح الامین تعریف می کند که چگونه در این سفر مادران داغدار خاک خونین جبهه ها را مشت مشت در چارقدهشان می ریختند و میدواری بودند که آن تربت به قطره های از خون ریخته فرزندشان آغشته باشد.

دیدار داغداران از جبهه

خانم پور روح الامین، که همسر شایسته پور روح الامین را در جنگ از دست داده، ضمن یادداشت ها پیش از همسر مادری می نویسد که فرزندش در جنگ مفقود شده است. این مادر چشم به راه، انگار به شوق دیدار فرزندش می رفت. او هر سرباز جوانی را که می یافت به عشق فرزند ناپدید شده اش، در آغوش می گرفت و می بوسید. در میان این کاروان مادری هم بود که فرزندش اسیر شده و اکنون در دست عراقی ها است. خانم پور روح الامین می نویسد: "در قلعه قره خان عکسی به یادگار با رزمندگان گرفتیم و بعد از نماز جماعت با دوربین به تماشای جاده می مهم مرزی عراق مشغول شدیم، جاده ای که به شهر سلیمانیه ختم می شد. در همین حال صدای گریه و التماسی را شنیدیم که معلوم شد مادری وقتی شنید این جاده ای عراق است، قصد داشت از تپه پائین برود تا بتواند به دیدار فرزندش که اسیر بعثیان است برود و گریه ای او همراه با التماسی بود که از رزمندگان می خواست او را بگذارد و برود. و بالاخره وقتی رزمندگان قول دادند که بزودی اسراء را آزاد می کنند، آرام شد، ولی نگاهش را به دور دست ها دوخته بود."

* سوء استفاده از احساسات و عواطف مردم، یکی از شیوه های همیشه فریب و ریاکاری در رژیم جمهوری اسلامی بوده است. به شرحی که از مجله "شاهد" ارگان بنیاد شهید نقل می شود، بی هیچ حاشیه و تفسیری توجه فرمائید.

ظهور جمعی از روزهای تابستان یک مینی بوس که جلوی آن برپا رجه ای نوشته "کاروان جبهه" به چشم می خورد از بندر پهلوی (انزلی) به راه افتاد تا سر نشینانش را به مریوان و از آنجا تا خط مقدم جبهه برسانند. سر نشینان این مینی بوس هم از زنانی بودند که یا فرزند یا همسرشان را در جنگ از دست داده بودند. مسئولان سپاه آن ها را به جبهه می فرستادند تا هم به آن ها تسلی و آرامش بدهند، هم احساسات زنانه آن ها اسباب قنوت قلب و استقامت روحیه ای رزمندگان جبهه ها شود. یکی از این سر نشینان که همسر خود را در جنگ از دست داده، پس از بازگشت به خانه، خاطرات این سفر را برای مجله "شاهد"، ارگان بنیاد شهید، فرستاده که به همراه عکسهای در شماره ۹۶ این مجله به چاپ رسیده است.

خویشان عقیدتی

بقیه از صفحه ۱

که به انواع شکردها و شیوه‌ها می‌کوشید تا سوسی سیادت را در خود بشکنند و فقط رهبری باشد که مردم به او نیاز دارند و بیش از آن خود به مردم نیازمند است. و خمینی به سیرت چنان بود که نمی‌توانست جز در هیأت چنگیز و فرعون ظاهر گردد. خلاصه خصوصیات آدم‌ها از هر مایه و پایداری که تصور شود در مسیر تلاش‌های سیاسی و اجتماعی اثر می‌گذارد. بهر حال این گذشته‌ای است و انبوه عبرت‌ها یث - موقع آن رسیده که هواخواهان دمکراسی و کوشندگان راه یک نظام ملی و دمکراتیک در یک کاوش مداقه، دست‌کم برای خود، پاسخ این سؤال را بجویند که:

در این سودا چه کم داشته‌اند؟ و چرا با فرض قطعیت شکست، از شکست ترسیدند.

به یقین آنچه از این کنکاش نصیب می‌برند، بکار "آزمون" سرنوشت‌ساز و قریب‌الوقوع خود آن‌ها خواهد آمد.

به آن‌ها فرصتی خواهد داد تا "خویشاوندان عقیدتی" خود را در کوچه پس‌کوچه‌های "ایسم‌ها" و "صورت‌ها" کشف کنند و زخم جدائی را مرهمی بگذارند. خاصه که زمان به منطقه حساسی نزدیک می‌شود. دشمن حاکم از درون و بیرون ضربت انقراض را حس می‌کنند و نا فرهنگ استبداد از چپ و راست "وابسته" چنان پوسیده است که به تلنگری خاک می‌شود.

درست است که مصیبت آنقدر سنگین و آنقدر عذاب‌آور است که جامعه را به سوی یک "مسکن فوری" سوق می‌دهد. اما از بار تجربیات مردم غافل نباید بود، که همین مردم، به محض دستیابی به فرصتی، دست‌زور را خواهند شکست، بر عناصر و گروه‌های فعال و مسئول ملی فرض است که با "اتفاق" این کشر بالقوه را شکل دهند و تمرین حاکمیت ملی را با نیروی "سازمانی" بیاغزند و برای آن تضمین بسازند.

شرط غیرقابل اجتناب بخصوص در این مرحله حیاتی، هم آوایی و هم راهی، فراسوی باورهای مسلکی است. نطفه‌ی آنچه را که باید در ایران فردا، به‌سرور برورده شود، از هم امروز باید بست.

تحمل نظر و عقیده راهنگامی که بر بنیاد عقیده و طلب اختلافی نیست چرا از هم اکنون تمرین نکنیم؟ چرا مشروطه خواهی که سه بار زیر مشروطه به تکیه خط می‌کشد برای جمهوریخواه (ملی) بیگانه نباشد؟ - خاصه که حتی امروز نیز قصدی به کسور کردن چشم انداز "بگومگوها و اعلام سلیقه‌ها" در میان نیست و فرصتی هم خواهد رسید که هر کس بر راه خود ببالد و قاضی (ملت) نیز یکسر فارغی خواهد داشت که به آسودگی داری کند.

این نکته‌ای حیاتی است که در همین قدمگاه دومین امتحان بخود حالی کنیم که این بار نه محملی برای لغزش، نه بهانه‌ای برای پوزش و حتی نه مهلتی برای اعتراف خواهد بود چرا که راه پیدا است و بیخ و خمی هم در کار نیست.

اتفاق در مغز طلب و تمنا یعنی در خلق حاکمیتی که به مردم متعلق است، رسالت بی چون و چرای همه‌ی شعوب و شاخه‌های ملیون است. آیه‌ای هم نازل نشده است که به سکوت در سلیقه‌ها و مسلک‌ها حکم کند - این حق از هم امروز پابرجا است و باید باشد که هر کس از این طیف عظیم - بر اعتقاد خود بپاید و حتی برای بنای مقبول خود تبلیغ کند - اما نه چندان که آن دیگری را به حساب نیارد و نه چندان که رشته خویشاوندی را بیوساند، که هدف فوری دستیابی به همین رشته است و استحکام آن.

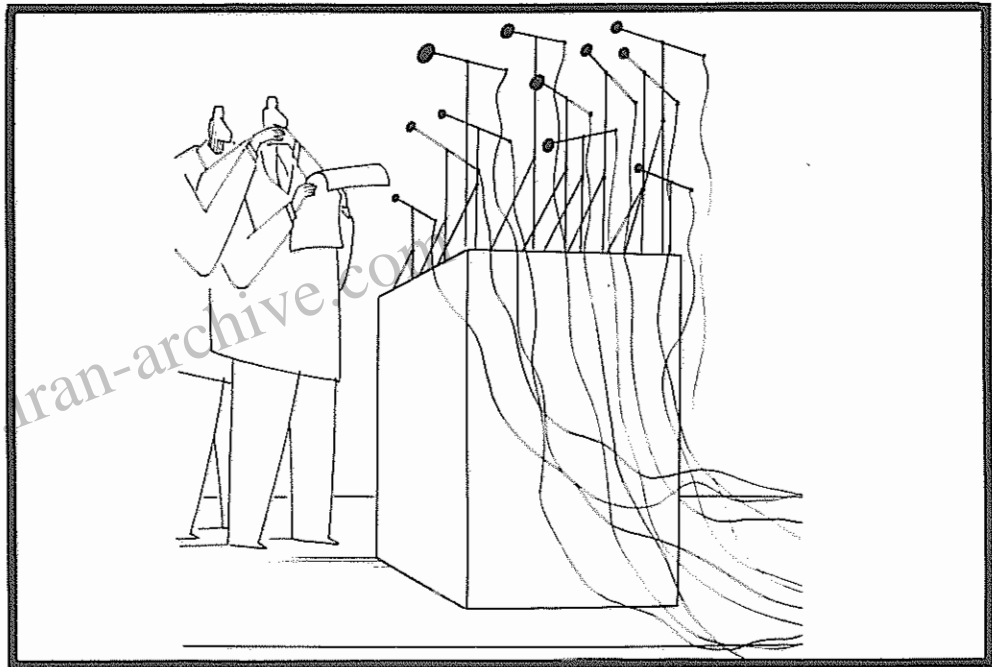
در تجربه‌ی گذشته - ۲۵ سال سکوت و توقف تمیز و تشخیص را پشت سر داشتیم و در تاریکی را ندیم - و در تجربه‌ی نزدیک و قریب‌الوقوع به انواع چراغ‌ها مجهزیم و چراغ نور افشان و جلوه‌دار همان "اتفاق همه نیروهای ملی" است فارغ از اختلاف در سلیقه‌ها. و با وجود اختلاف در سلیقه‌ها.

تاکید بر ارشیه ملی خود شنا در جهت مخالف جریان آب را انتخاب کردند، در مناسبات خود با همگان توده‌ی میلیونی عصیان زده به کجا رسیده‌اند؟ آیا مردم را با خود ندارند؟ - چرا، دارند، زیرا به ناهل تسلیم نشدند.

به مثالی از گذشته دورتر می‌پردازیم که قاعدتا از تأکید وسیع تری برخوردار است.

مثالی از شیوه‌های مصدقی و در تأکید این "اصل" که گاه باید به شکست حتی محتوم تن در داد و لسی از اصالت‌ها دست نکشید که طبعاً حد اعلای زبان همان توقف موقت خواهد بود و "انقراض و زوال نخواهد بود".

کودتای ۱۲۹۹ اندیشه و آرمان مصدق و مصدق‌ها را نه در وجود آن‌ها، بلکه فقط در جریان حوادث متوقف ساخت. حاملان آرمان مشروطه که استبداد صغیر را درهم شکسته بودند، این بار خود معطل ماندند - یعنی در عرصه عمل شکست خوردند و دوران سکوت آغاز شد. اما نفس آرمان شکست نخورد. هیچ مایه‌ی عجیبی نیست که مصدق و معدودی چون او گرچه می‌توانستند جریان آب را انتخاب کنند، جهت معکوس را برگزیدند و



چوبش را هم خوردند و تاپیک قدمی‌مرگ نیز تقاص پس‌دادند، و این البته که یک شکست بود، اما انقراض و زوال نبود. سال‌های سال در پی هم آمدند و رفتند و او سرانجام شمر امتناع از تسلیم را چشید و بر قلعه نهضت ملی ایران طلوع کرد و این بار شالوده‌ای ریخت که باقی ماند.

قصه، قصه جسد آدم‌ها نیست. بیکره‌ی مصدق امروز خاک شده است اما از همان شکست مرداد چنان مصدقی برجای ماند که امروز پس از گذشت بیست‌سال سی سال رفته رفته این فکر قوت می‌گیرد که بنا را بر شالوده‌ای که او و امثال او ریختند باید بالا برد و این عین پیروزی است.

بنابراین جسارتی در ما باید بجوشد که به خود بگوئیم (حتی با قبول حتمیت شکست در غلغله‌ی ملایان) نمی‌بایستی با جریانی که نه فقط مشکوک بلکه دقیقاً و قطعاً ارتجاعی و ضدملسی بود، همداستان نمی‌شدیم.

تفاوت عنصر ملی با آن‌کس که از طرح گذشته‌ها و کارنامه‌ها می‌گریزد، یکی هم، همین است که در توزین ظرفیت‌ها و قابلیت‌های خود بی‌باک است، زیرا ارزش‌های وجودی خود را تنها در پیوندهائی که با مردم دارد، کشف می‌کند.

در گاندی با آن مدها میلیون هواخواه جان‌ناز، هوس فرعون نجوید، تاریخچه‌ی زندگانی او گواه است

ملیون به حکم طبیعت "اعتقاد" خود با بدحسابان را از عناصری جدا کنند که به محض اشاره‌ای به گذشته و یا حکایتی از مصدق و با آن دیگری و دیگری، آتش می‌گیرند و بخشنا مه‌وار می‌نویسند و قریب‌الوقوع می‌کنند که "این و آن را به تاریخ باید سپرد و قضاوت را از تاریخ باید خواست و از رفته‌ها و شده‌ها یاد نکرد". اینان ناگزیر گاه از "عبرت تاریخ" یاد می‌کنند ولی شگفتا "ناخوانده تاریخ" از آن عبسرت می‌خواهند. و بهر صورت ملیون حق ندارند از یاد "گذشته" وحشت کنند حتی اگر طعم تلخ آن ذائقه را بیازارد.

این تحمل واجب است، زیرا حکایت سرنوشت یک ملت در میان است و یک وسیله‌ی راهجویی، بخصوص در این مراحل تدارک، شجاعت و پرورش از خویش‌تن است که با آرمان‌ها و باورهای ملی خود تا کجا رفته‌ایم؟ و در کجا لنگ زده‌ایم؟ آنها که از طرح "گذشته" می‌ترسند و دم به دم فرمان خاموشی صادر می‌کنند و پدران به پند می‌دهند که "چه سود از مصدق و این و آن گفتن"، راستش را بخواهیم از خود می‌ترسند که در کارنامه‌ها، گرفتاری‌ها دارند.

اما این بازتاب‌ها از شایان آن‌ها که با وجدان بیدار به دمکراسی و حاکمیت ملی دل بسته‌اند، به دور است - این وحشت را به همان‌ها که حقا "باید بترسند" و از شهادت قبول حقیقت خالی‌اند، باید واگذاشت و گذشت. در عین حال به این اصطلاح استدلال هم نباید چسبید که "سیل درگرفته و همه‌جا را تصرف کرده بود" و شنا کردن در جهت مخالف آب خواه ناخواه به شکست و "زوال" می‌انجامد.

در عمل "شکست" جای گفتگو هنوز فراخ است اما، سخن از "زوال" هرگز قابل قبول نیست.

حتما "اگر حتمیت شکست را آنگاه که سیل بسراه افتاد و همه چیز را با خود کشید - بپذیریم - زوال و فنا ی آرمان ملی گزائی در چنان حال و هوایی قابل پذیرش نیست، چرا که میان "شکست" و "زوال" فاصله از زمین تا آسمان است.

جنبش‌های ملی، در اینجا و آنجا نه یک بار که چه بسا بارها با شکست روبرو شده ولی هر بار توانا تر سرگرفته‌اند. عکس این هم درست است حرکت‌هایی بی ریشه، چه بسا بخت توفیق یافته، اما در کوتاه یا بلندمدتی زوال و انقراض یعنی حق خود را دریافت کرده‌اند. خمینی به هر سببی موفق شد و میلیون میلیون مردم را با خود کشید و توانست سواری گرفت، آن میلیون میلیون امروز کجا هستند؟ آن معدود عناصری که در آن وانقضا، بیا



کتابها و نشریات ایران و مطبوعات بین المللی... در هفتاد و نه سال قیام ایران به چاپ می رسد...

زائران ایرانی

در سوریه

بیشترین زائران اماکن مذهبی سوریه از جمهوری اسلامی ایران می شوند، زیرا به علت جنگ، ایرانیان شیعه قسماً در...

این افراد تنها به دلیل زیارت رنج سفر را بخود هموار نکرده اند. مسافرت آن ها بیشتر بعنوان یک یادگار و به عبارتی بهتر بعنوان خون بهایی فرزندان شان که به خواست حکومت جمهوری اسلامی در کشتار گاه های جنگ، جان باخته اند تلقی می شود...

یعنی سرنگونی رژیم عراق با بهریزی شده است، خمینی بهای گزافی را بایده پرداختد. از جمله حدود یک میلیون تن نفت در شمال و میلیون ها تن نفت به قیمت نازل تر از نرخ بازار.

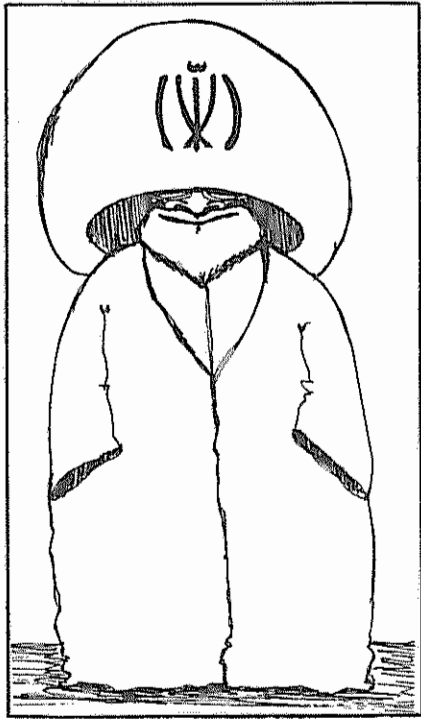
باجی که هر روز حاکمان جمهوری اسلامی به سوریه می دهند بیش از ۸۰۰ هزار دلار است. علاوه بر این، میزان بدهی سوریه به رژیم تهران از باقی یک میلیارد دلار است.

روزنامه های جمهوری اسلامی از مدتی پیش شروع به حمله به سیاست سوریه کردند و از آن جمله روزنامه جمهوری اسلامی سیاست نزدیکی سوریه با اردن و همچنین نزدیکی سوریه و عراق را مورد حمله قرار داده و چنین سیاستی را در خدمت منافع آمریکا و شوروی و اسرائیل معرفی کرده است.

فرانکفورت روم شا

ولیعهد خمینی

اعلام رسمی انتخاب آیت الله منتظری بعنوان جانشینی خمینی در پی یک جلسه شور طولانی مجلس خبرگان، بسیاری از ناظران را متعجب ساخته است. سال ها بود که منتظری ولیعهد خمینی خوانده می شد، اما بعید می نمود که انتخاب او پیش از مرگ خمینی رسماً اعلام شود.



درخواست تعیین رسمی جانشین خمینی را تکرار می کردند و دلیل بنیادی شان، پیش گیری از یک جنگ جانشینی بود. یکی از آنان، فخرالدین حجازی، نماینده مجلس شورای اسلامی، حسی گفته بود که اگر جانشین امام خمینی، انتخاب نشود، تهران ممکن است به بیروت شبیه گردد.

آفریقای جوان - ۲۹ نوامبر

معنای ویژه

در ایران، تمایل بر این است که وی را "سفیه" بخوانند و به نظریات های مغزی اش تردید ورزند. برخی روستا شایش می نامند و به هر روی، وی قهرمان مفلوک هزاران چوک و شوشی است که هر یک از دیگری خنده آورتر است.

اکسپرس - ۲۹ نوامبر

معرضه انقلاب اسلامی

تصور وقوع یک انقلاب اسلامی در مصر، تیره پشت همه مصریان را از تیره سر می لرزاند. مصریان به هیچ روی مایل نیستند روزی یک جمهوری اسلامی به سبک رژیم آیت الله خمینی برکشورشان مسلط شود.

کجراهی

دیوانگان

خلبان هواپیمای ربوده شده مصری به شرح ساعات هولناک مسافران در جنگل تروریست های جنایتکار میبردازد. این خلبان که هانی جلال نام دارد، می گوید: تروریست ها شاعرهای می دادند چون: پیروزی به الله تعلق دارد، با روز پیروزی ما نزدیک است یا اسلام درختی جاودانه است که با خون شهدایش باور می شود. شاعرهای وایسگرایان اسلامی که فاجعه آفرین این هواپیمای بی بود که، همسان شاعرهای بود که سائرتروریست های اسلامی هم در این چندساله بارها در اعمال تروریستی مختلف تکرار کرده اند.

هانی جلال سپس می گوید: ده دقیقه پس از آنکه از فرودگاه آتن برخاستیم، مردی داخل کابین خلبان شد که یک طپانچه و یک نارنجک در دست داشت. وی مرا تهدید کرد که در حالت به زمین بنشینم. و در همان حال از عقب هواپیما صدای تیراندازی شنیدم.

همزمان، همستان این تروریست، با تهدید اسلحه، گذرنامه های مسافران را جمع کردند تا هویت آن ها را شناسایی کنند، و ما را موراً منیتت داخل هواپیما که تصمیم به مقابله گرفته بود، پس از آنکه یکی از تروریست ها را کشت، از پای در آمد.

پس از آنکه در حالت فرود آمدیم، رئیس تروریست ها که نیبیل نام داشت، اسم یک دختر جوان اسرائیلی را از روی گذرنامه اش برزبان آورد. او از جایش بلند شد. بعد تروریست ها دختر را مجبور کردند که جلوی در هواپیما زانو بزند، دست هایش را از پشت بستند و بعد گلوله ای در مغزش خالی کردند و جسدش را روی با تفرودگاه انداختند.

دومین دختر جوان اسرائیلی داخل هواپیما، نیم ساعت بعد به قتل رسید.

جلال سپس می گوید: در این لحظه من سعی کردم رئیس تروریست ها را متقاعد کنم که زن ها و بچه ها را آزاد سازد. اما این کار ریبوده بود و با فاصله های زمانی معین، نیبیل، تروریست اسلامی مغز شوی شده، نبوت به نبوت یکی از مسافران را صدامی کرد و می کشت. به زودی تعداد این کشتگان به شش تن رسید، وی این اعدام ها را با کمال خونسردی انجام می داد.

بعد ناگهان بنظر رسید که نیبیل آرام شده است. وی به من اجازه داد مجروحان را یکی یکی از هواپیما خارج کنم.

هانی جلال خلبان هواپیمای مصری در ادامه می گوید: در این لحظه من می توانستم فرار کنم، ولی نتوانستم خود را به این کار راضی کنم. دوباره به داخل هواپیما برگشتم.

این عمل من باعث شده که نیبیل از من تحسین کند و من از فرصتی که به دست آمد استفاده کردم تا تبرمخصوصی را که در داخل هواپیما وجود داشت، زیر لباس مخفی کنم.

در این موقع که نیبیل به حرکت های خارج از هواپیما مشغول شده بود، گفت همه خدمه ای هواپیما و مسافران را به قتل خواهد رساند.

هانی جلال خلبان هواپیما سپس می گوید: لحظه ای سرنوشت پیش آمده بود، و من به سرعت تیر را بلند کردم و آن را در مغز نیبیل کاشتم، و در همان حال او نارنجکی را که در دست داشت، به میان مسافران پرتاب کرد و انفجار بزرگی رخ داد و این همزمان بود با حمله کوما ندوهای مصری به درون هواپیما.

یکی از مسافران هواپیما می گوید: داخل هواپیما پرازدود شده بود، و در همین حال، صدای تیراندازی های متقابل، تمام فضا را پر کرده بود مردم به هر سومی دویدند و خیلی ها زیر دست و پا ماندند.

چند مسافر هم خود من دیدم که چگونه بر اثر انفجار نارنجک جنازه شان لت و پار شده بود. من و یک مسافر مصری زیر صندلی واژگون شده بی پنهان شده بودیم، و ناظر نبودیم مرکزبشار و برق آسای میان کوما ندوهای مصری و تروریست ها در داخل هواپیما بودیم.

سوار بر اسب سرکش انقلاب

پس از گذشت هفت سال از عمر حکومت اسلامی، محسن رضائی فرمانده سپاه پاسداران، تازه فهمیده است که این حکومت برای ادامه حیات تنها از یک وسیله استفاده کرده است: ترس.

سند این واقعیت از زبان کسی که خود سالهاست در رأس مهمترین دستگاه ایجاد ترس رژیم، یعنی سپاه پاسداران، قرار گرفته است. جای تامل بسیار دارد، نیز چنین است اعتراضی که اومی کند به این که این ترس، دارد کاربرد خود را از دست می‌دهد و در نتیجه حکومت را از مهمترین وسیله ادامه حیات بی بهره می‌کند.

می‌گوید: توهین به حزب الله در خیابان و بی‌حجابی نشانه رعبی است که در خدا انقلاب نکسته شده است.

اگر برای محسن رضائی حداقلی از ادراک و شعور قابل باقیم، در این است که می‌دانند ترس، وقتی یک ابزار فروریخت، دیگر بازگرداندنی نیست. سهل است: نقل مکان می‌کند و دامن همان کسی یا دستگاهی را می‌گیرد که خود عامل و بانی آن بوده است.

به عبارت روشن‌تر امروز دیگر این جامعه ایران نیست که از خمینی و دستگاه‌های سرکوبگرومی ترسد؛ به عکس، ترس از مردم ایران است که بر دل آدم‌های رژیم خمینی افتاده است.

هفت سال پس از انقلاب و روی کار آمدن رژیم اسلامی،

محسن رضائی می‌گوید که: ما در اول انقلاب هستیم و اگر کسی بگوید که کار تمام شده است یا از ناآگاهی است و یا یک عقب نشینی آبرومندانانه است.

روی سخن او با کیست؟ با آقای خمینی که پیش از دو سال پیش گفت که: انقلاب تمام شد و باید در صدد ساختن آنچه در آن انقلاب ویران شده است، برآمد؟

فرمانده سپاه پاسداران حرف‌هایی زده است که اگر یک مخالف جمهوری اسلامی می‌زد، بی‌درنگ بر جیب آمریکا می‌بود و خدا انقلاب بودن بر او زده می‌شد.

می‌گوید: خدا کارکاری که ما انجام داده‌ایم این است که از سیستم گذشته، را، بر آن را متلاشی کرده‌ایم، اما خود براریکه، این سیستم سوار شده‌ایم. این اسبی که ما بر آن سوار شده‌ایم یک اسب آمریکائی است.

و این سیستم است که به جای ما تصمیم می‌گیرد، اعتراف از این صریح تر نمی‌شود: اعتراف به اینکه رژیم، مثل یک سوارکار رانایی و نابلد، بر سیستمی سوار شده است که او را به جاکه خود بخواد، می‌کشد. اعتراف به این که رژیم سیستم رانعی را ند، سیستم رژیم را می‌راند.

فرمانده سپاه پاسداران اعتراف می‌کند به این که این واقعیت سبب گردیده است که کارگزاران رژیم دچار ترس و تردید و دودلی شوند. می‌افزاید که: در همین شرایط است که انواع خدا انقلاب سجا عت بیسدا

می‌کند.

خدا انقلاب دلیر شده است. این یک واقعیت است. اما این سکروی دیگری هم دارد، و آن این که انقلاب دل و جرات خود را از دست داده است.

مادام که ترساندن مردم به عنوان یک تئوسیلند، اصلی حکومت کردن، تا، نیز خود را از دست نداده باشد، هیچ کس نیازی نمی‌دید که وسیله‌ای مانند کارتر و مونرتر را جانشین آن سازد. و اکنون محسن رضائی، درست هنگامی به فکر افتاده است که وسیله‌ای دیگر را جانشین ترس سازد که جمهوری اسلامی در سبب سقوط حتمی فروغلتیده است.

محسن رضائی تازه به یاد آن افتاده است که حکومت انقلابی، برای آن که ماندگار شود، نیاز به تئوری دارد. اما فراموش می‌کند که انقلاب و حکومت برآمده از آن، تئوری خود را در کتاب ولایت فقید، در توضیح المسائل و در نوشته‌های علی شریعتی و مرتضی مطهری یافت است.

محسن رضائی حالا دیگر این تئوری‌ها را قبول ندارد. می‌خواهد که این تئوری از دانشگاه‌های کوربرخی‌سزد و در جریان تصمیم‌گیری‌های رژیم جاری شود. و طرفه اینکه می‌گوید در این رهگذر باید از آمریکا آموخت که چگونه دانشگاه‌ها را برای امور اقتصادی و سیاسی و اجتماعی برنام‌دهی دهند.

ولی محسن رضائی فراموش می‌کند که دانشگاه‌ها برای کشورداری برنام‌دهی می‌دهند، ستاد انقلاب فرهنگی ندارند، نماینده‌ها نام ندارند، نماینده آیت‌الله منتظری ندارند، خلاصه آن که خفت یک انقلاب و بسک حکومت و با سمانده برکردن آن‌ها نیفتاده است.

ستایشگر

مرگ و نابودی

وقتی که سخن از ریشه‌کن کردن تروریسم بین المللی به میان می‌آید، زما مداران جمهوری اسلامی سرا سیمه می‌شوند. هرا تدام تروریستی که به منظور تولید خود دست می‌یابد، دل رهبران جمهوری اسلامی را شاد می‌کند، و هرا تدام تروریستی ناگام، گره بر ابشروی کارگردانان جمهوری اسلامی می‌فکند.

هنگامی که دریا و هوا وزمین بسرای ساکنان جهان جای امنی نباشد، جمهوری اسلامی احساس امنیت می‌کند، هنگامی که سران کشورهای مسئول درصند برمی آیند که امنیت را به جهان باز گردانند، زما مداران جمهوری اسلامی احساس عدم امنیت می‌کنند.

این رژیم فقط در محیط زیستی آکنده از وحشت و ناامنی قادر به ادامه حیات است، چنین است که به محض پیدا شدن کوچکترین نشانه بازگشت امنیت و ثبات به مناسبات بین المللی، زندگی خود را در خطر می‌بیند.

تصا دفی نیست که پس از دیدار سران دوا بر قدرت در ژنو، تنها جمهوری اسلامی بود که این دیدار روهمه نتایج بدست آمده از آن را بی درنگ محکوم کرد. زما مداران جمهوری اسلامی اگر هیچ چیز را نفهمند، این را خوب فهمیده‌اند که اگر تروریسم و عدم امنیت وثبات وجود داشته باشد، آن‌ها نیز خواهد بود، و اگر قرار باشد در دنیا روی ثبات، و آرامش و امنیت ببیند، دیگر جراتی برای آن‌ها وجود نخواهد داشت.

هفت سال پیش جمهوری اسلامی در میان تروریسم در جهان و خون و آتش در ایران متولد شد و برای آن که نشان دهد دنیا نگاه تروریسم با آمدن این عضو تازه چه رونق تازه‌ای خواهد یافت، به شیوه‌ای از تروریسم دست یازید که تا آن وقت سابقه نداشت: تروریسم دولتی.

از همان روز که دیپلمات‌های آمریکا بی‌ایتکار چپ‌های اسلامی یا اسلامی‌های چپ به گروگان گرفته شدند، جمهوری اسلامی بتدریج در راه تروریسم چندان پیش رفت و پیل‌های پشت سر را چندان خراب کرد که دیگر هیچ راه برگشتی

ندارد. فقط باید جلو برود: آن قدر که به بن بست برسد.

هنگامی که هوا پیمای کویستی را تروریست‌ها ربودند و به شهران بردند، جمهوری اسلامی نه تنها دستی برای خواباندن آن غائله بلند نکرد، بلکه با تروریست‌ها چنان رفتاری در پیش گرفت که گفتمی آن‌ها در خانه خود هستند. سرانجام چون در ارتهدیده آمریکا تروریست‌ها خود را تسلیم کردند، دوستان عمومی تهران در یک کنفرانس مطبوعاتی وعده داد که ربا پندگسان هوا پیمای بزودی محاکمه خواهند شد. ولی کو محاکمه؟ جمهوری اسلامی اگر قدرت هرکاری داشته باشد، این قدرت را ندارد که تروریستی را محاکمه کند.

درواقع رژیمی که از بندناف تروریسم تغذیه می‌کند، چگونه می‌تواند دست خود را از بندناف قطع کند؟

با این همه جمهوری اسلامی در هوا پیمای ربا ثی نیز معیار رها بی دوگانده‌ارد. اگر ستمزده‌ای با به خطر انداختن جان خود یک هوا پیمای جمهوری اسلامی را از مسیر برگرداند و در فرودگاه‌ها بی‌نشانند و سپس مسافران را آزاد و خود را بی هیچ مقایمتی تسلیم مقام‌های مربوطه سازد، از دیدگاه زما مداران آن رژیم بزرگترین جنایتها را مرتکب شده است. اما اگر چنین تروریست با نقشه‌ای از پیش تدوین شده هوا پیمائی را برای باج‌گیری برپا کند و در این راه از کشتن آدم‌های بی‌گناه دریغ نکنند، از دیدگاه جمهوری اسلامی قهرمانانی هستند که برای پیشبرد امر انقلاب در جهان می‌کوشند.

چنین بود که جمهوری اسلامی بسرای ربا پندگان هوا پیمای مصری کف زد و هورا کشید، ولی حمله کمانده‌های مصری را برای نجات جان گروگان‌ها محکوم شمرد.

در میان قربانیان بی‌گناه هوا پیمای ربا ثی اخیر هشت کودک و حتی یک طفل سیزده ماهه وجود داشتند. اجساد مثلثه شده این بیگناهان نیز آبا با بیدراه انقلابی چنان فروما به راهموا کردند که در هیات انقلاب اسلامی در کشور ما ظاهر شد؟

جمهوری اسلامی نمی‌تواند تعداد شرکت کنندگان در انقلاب خود را به رخ کسی بکشد. اگر میلیون‌ها تن دیگر در آن راه پیمائی‌ها شرکت می‌کردند، باز هم انقلاب به همین اندازه فروما یه و مسکین بود که امروز هست. زیرا ما هیئت یک انقلاب را فقط نتیجه آن تعیین می‌کنند. تعداد دکسانی که در آن شرکت داشته‌اند.



لغو تدریجی قوانین اسلامی

یک قاضی دادگستری به نقل از محافل نزدیک به آخوند سوسی خوئینی‌ها دادستان کل انقلاب فاش ساخت که دستا نی انقلاب قصد دارد مایملک افرادی را که پیش از دو میلیون تومان ارزش داشته باشد به نفع جمهوری اسلامی ضبط کند.

این مقام قضائی که با خبرنگار را دیو ایران سخن می‌گفت تاکید کرد که موسوی خوئینی‌ها همان گونه که خود چندین بار اعلام کرده است اعتنا بی به احکام اسلامی ندارد، و احکام قرآن را در رژیم کیت مردومی شمارد. وی هشدار دهه اگر چه معروحا نیت و مراجع مذهبی به سکوت خود در برابر آخوندهای توده‌ای ادا می‌دهند حوادث دیگری نیز در زمینه لغو تدریجی قوانین اسلامی روی خواهد داد که بی تردید همگان را غافلگیر خواهد کرد. وی گفت، این تصور باطلی است اگر فکر کنیم دولت جمهوری اسلامی در آینده به کمونیسم

گرایش خواهد یافت. واقعیت اینست که رژیم موجود اینک مراحل نخست ورود به جامعه کمونیسم را پشت سر گذاشته و در این راه راه ازالگسوی نیکاراگوئه و کوبا بیروی می‌کند. این مقام قضائی از مردم و به ویژه از گروه‌های مذهبی خواست که فعل و انفعالات موجود در جمهوری اسلامی و روی کار آمدن فرقه‌چپ‌گرا را دست کم نگیرند و تا دیر نشده وظیفه ملی و دینی خود را در رسوا کردن حاکمیت خطرناک روح الله خمینی انجام دهند.

وی تاکید کرد که جناح چپ‌گرای جمهوری اسلامی نه تنها در زمینه مالکیت و ثروت بلکه در زمینه خشونت قضائی نیز برنام‌های وسیعی را طرح ریزی کرده است اکنون به پاسداران اجازه داده شده است که به منظور گسترش اراغاب و وحشت در بین مردم افراد را دستگیر و زندانی کنند.

بقیه در صفحه ۹



خواجه و بچه‌گرگ

دست اندرکاران سیاست جهانی، آنقدر با تروریسم و تروریست‌ها، کج‌درا رومریز کردند و آنقدر بی‌خاطر "مصلحت‌های سیاسی" و "بده‌بستان‌های اقتصادی" لی لی به‌لالی "تروریست‌پرور" ها گذاشتند تا بالاخره حلال‌مجبور شده‌اند "تاوان" آن را پس بدهند. هرچه گروه‌ها، سازمان‌ها و شخصیت‌های معتدل و میانه‌رو فریاد برآوردند که آقا! تروریسم شوخی بردار نیست و با "ظواهر" تا "سف" های دیپلماتیک و قطعنامه‌ها و بیانییه‌ها و اخطارهای دیپلماتیک از میان نمی‌رود و تنها راه مبارزه با آن، ریشه‌کن ساختن ستادهای مرکزی تروریست‌پرور است، یعنی حکومت‌های تروریست‌پرور است، به‌خرج کسی نرفت. این‌ها همان خواجگانند که بچه‌های گرگ می‌پرورند و شگفتی ندارد اگر خودشان نیز روزی دریده شوند! ما برای ربودن هواپیما می‌مصری و تلفات شصت هفتاد نفری آن، که واقعا موبیراندام آدمی راست می‌کند، یکبار دیگر مسئله، چگونگی مبارزه با تروریسم را تازه کرده است. شدت عمل مصری ما در برابر بره‌ها بی‌بیا بیا - که طبعاً "موافقت دولت‌های مالیت و آمریکا" را با خود داده‌اند - همچنان اختلاف نظر را برانگیخته است. گروهی زیر یک پوشش انسان دوستانه آن را محکوم می‌کنند و عقا د دارند که بنگونه قاطعیت‌ها، علاوه بر آنکه میزان تلفات را افزایش می‌دهد، تروریست‌ها را نیز وحشی‌تر می‌کند. آن‌ها جز این - یعنی نمی‌خواهند که بعنوان یک قدرت مطرح باشند و دولت‌های ذینفع را بکنند - انتقاد محوئی و برخورد مستقیم با خود برانگیزند. گروهی دیگر ضمن ابراز "تأ" سف از کشتار بی‌گناهان، شدت عمل در برابر تروریسم را تجویز می‌کنند. ولی یکی نقران این حضرات دست اندرکار محض رفای خدا، "مصلحت" نمی‌بیند، قاطعانه و صاف و پوست‌کنده به‌ر رژیم‌هایی انگشت بگذارد که همه این تروریست‌های ریزودرشت را زیر پر و بال

خود می‌گیرند و آن‌ها را پرورش می‌دهند. خود سازمان‌های عربی و وسطی و اطلاعاتی شان مرتباً "ازگسترش مراکز پرورش تروریست در لبنان و ایران و لیبی و... گزارش می‌دهند - (و همین چند روز پیش فاش کرده بودند که هم‌اینک چهارصد تروریست شیعه افراطی، در ایران، آموزش "تروریست‌ها" می‌بینند) - ولی هیچ‌کس با قدرت بقیه آن قداره بند مغربی و این امام جنایتکار مشرقی را نمی‌چسبد که ای دیوانگان! کشتار بس است!

"حکمت‌های سیاسی" و "مصلحت‌های اقتصادی" سیاست‌بازان بین‌المللی، دربرخورد با رژیم‌های خودکام و تروریست‌پرور نتیجه و قیحانه دیگری نیز به دست داده است. خود این رژیم‌ها دست‌های خونین خود را پس از هر کشتار کشتار بین‌المللی، به علامت غرور و سربلندی و پیروزی درهواتکان می‌دهند! رژیم آخوندی، در همین ماجرای خونین هواپیما می‌مصری کردن نفرات آن - تروریست‌هایی را که با نهایت شقاوت نارنجک‌ها را به سوی مسافران پرتاب کرده بودند، ستایش کرد و آن‌ها را "انقلابیون راستین" نامید و همواره مستضعفان جهان را به تبعیت از آن‌ها فراخواند!

خب، با همه این نشانه‌ها، شما فکر می‌کنید این آخرین وسیله تریس جتایت تروریستی بوده است؟ آیا با تقبیح و محکوم ساختن تروریست‌ها، با تحریم فرودگاه بخت برگشته "آتن" دیگر همه پروازها در امن و امان مستضعفان جهان را به تبعیت از آن‌ها با شد!

عبور از کوچه‌های بغداد

"اشقیای اسلامی" از نودارند برای "سفر کربلا"، مسافرگیری می‌کنند! همه بوق و کرناهای رژیم، در طول هفته با مصالح بسیج رزمندگان، از یک حمله نزدیک نهائی و "فتح مجدد کربلا" مؤده دادند. درخبرها نیز آمده بود که خوندها دوباره به فکر استفسار و وسیع از "امواج انسانی" افتاده‌اند. مسافری هم که از ایران آمده‌اند، خبر از سرپا زگیری‌های اجباری، در کوجه و بازار می‌دهند. همه این‌ها، زمینه‌های کشتار دهشتناک دیگری است که تدارک دیده شده است. با زهم یک حمله "مثلا" نهائی، که سی چهل هزار از جوانان و نوجوانان میهن ما را به خاک و خون خواهد کشید و چند صد هزار خانواده را داغدار و سوگوار خواهد ساخت.

برای آنکه روشن شود "ضاحک جماران" چه خواب‌های تازه‌ای برای "فتح مجدد کربلا و قدس" دیده است، تک‌ه‌ای از

مقاله‌ای درباره "جنگ ایران و عراق راکه نشریه" "پرویزیدنس"، چاپ آمریکا، انتشار داده است به نقل می‌آوریم. نویسنده مقاله که گویا به دعوت رژیم ایران از جبهه‌ها دیدن کرده و احتمال "سپیش" را نیز چسب کرده‌اند، با وجود همه کوشش‌هایی که برای بی طرف جلوه دادن خود یکبار می‌زند، وزنه سنگین را به کف "جمهوری اسلامی" می‌گذارد و پیروزی نهائی را از آن رژیم پیش‌بینی می‌کند. از همین باب است که روزنامه "کیهان" آخوندی ترجمه مقاله او را با آب و تاب فراوان و تیتیرها و سوتیرهای درشت به چاپ زده است. درباره اینکه رژیم درماننده و مفلوک، بدون تجهیزات و تسلیحات ضروری، چگونه به نظر نویسنده - که باید نظرات قاضی خود رژیم باشد - پیروزی شود، چنین می‌خوانیم:

"جنگ ایران و عراق در بسیاری از محافل توهمات در مورد طبیعت جنگ جدید را از میان برده است. در واقع هیچ یک از انتظارات اولیه در مورد این جنگ واقعیت نیافته است... صدام حسین، بی شک مایل است این جنگ همین فردا تمام شود. در حالیکه "خمینی" تصمیم به گرفتن انتقام دارد و همچنان قول پیروزی بر فروداهای خونین را می‌دهد... اگر ایرانی‌ها آماده باشند که در برابر هر کشته عراقی، ۲ تن از دست بدهند، یک حساب ساده مقایسه جمعیت نشان می‌دهد که ایران برای خرد کردن ارتش عراق از نیروی انسانی کافی است. برخوردار است و در صورت وقوع چنین حادثه‌ای، با زهم برای آیت‌الله خمینی به اندازه کافی سرباز با قاسی مانده تا به وعده خویش یعنی عبور از سنگرش‌های بغداد به سوی بیت‌المقدس عمل کند..."

یعنی به نظر نویسنده - که گوئی تعبیر کننده خواب‌های شومی است که به‌سرای مردم میهن مانده‌اند، اگر ایرانیان در برابر قتل عام ۱۴ میلیون عراقی، ۲۸ میلیون از جمعیت خود را هم به کشتن بدهد، باز ۱۲ میلیون دیگر با قاسی می‌مانند تا آرا به، تا کمر در خون نشسته "فقیه خونخوار" را از سنگرش‌های بغداد خالی از سکنه، به سوی قدس عبور دهند!

اگرچه پیش‌بینی "تحقق" چنین کا بوس‌هایی فقط از مغزهای علی، و بیمار و دیوانه‌می تو اند تراوش کنند، ولی حقیقت با لقیه‌ای از این نظریه، القاشی، تنقیمی کشد: "امام است، این بیرحم‌ترین اشقیای تاریخ، اگر دستش برسد، از جنایت‌هایی که سبک‌ترین از این نیروی گردان نخواهد بود. این هیولا، ولی درمانده تر و محترتر از آن است که تحققی کا بوس‌های بیمارگونه خود را ببیند. نفس‌های هیولا دیگر به شماره افتاده است!

آن‌ان که فکرمی‌کنند آقای منتظری به محض آن که امام خرقه تهی کرد، بساط ستم را جمع می‌کنند و مورکشور را به اهل فن و اهل قلم می‌گذارند، بهتر است چشم‌های خود را به واقعیت‌های این چند ساله بگشایند.

مگر همین خمینی، مستبد خونخوار امروز نبود که پیش از رسیدن به قدرت، در پاریس مدام می‌گفت و تکرار می‌کرد که طلبه‌ای بیش نیست و پس از آن که انقلابش به شمر رسید، در گوشه‌ای از قم به عبادت و تدریس اموردینی مشغول خواهد شد؟

تازه خمینی این حرف‌ها هنگامی می‌زد که جمهوری اسلامی او هنوز شکل نگرفته بود، هنوز ولی فقیه نداشت، هنوز رهبر نداشت، هنوز حزب جمهوری اسلامی نداشت، هنوز سپاه پاسداران و کمیته‌های انقلاب نداشت، هنوز بنیاد شهید و بنیاد با نژده خردا و بنیاد مستضعفان نداشت و خلاصه هنوز ارگان سرکوبگر قدرت خود را به وجود نیاورده بود.

و حالا که این‌ها همه وجود دارد، کدام خوش‌باوری فکرمی‌کننده با رفتن او و آمدن یکی دیگر، بساط بیسداد این حکومت ستمگر برچیده خواهد شد و جمهوری اسلامی چهره دیگری خواهد یافت؟ فقط یک چیز ممکن است، و آن اینک که این بار خمینی آقای منتظری را همان گونه سپریلای خود کند که روزی بنی مصر و قطب زاده را کرد.

جلسات گفت‌وگویی

انجمن

اسلام و غرب

به ابتکار انجمن فرانسوی "اسلام و غرب" تحت ریاست ژان بیرفورکاد وزیر پیشین دارایی فرانسه، مجلس بحث و گفتگویی در پاریس برپا شد که موضوع اصلی این بحث در این برش می‌گنجید: سهم مشارکت غرب و اسلام در یک نظام جدید اقتصادی بین‌المللی کدام است؟

این اجلاس که روز ۱۴ نوامبر در مقر یونسکو برگزار شد مدعوتی صاحب‌نام داشت: شاهزاده محمد القیمل السعود رئیس انجمن بین‌المللی بانک‌های اسلامی - تورکوت اوزال نخست‌وزیر ترکیه - رمون بار نخست‌وزیر پیشین فرانسه و جورج بال دولتمرد پیشین ایالات متحده آمریکا.

شاهزاده فیصل السعود در بیان تائس برتعالیم اسلام تأکید ورزید و گفت: نتایجی که از اسلام در اقتصاد و دادوستد برمی‌آید برخوردار از اصالت است. زیرا اسلام انسان را در مقوله اقتصاد، تابعی از خداوند تبارک و تعالی می‌داند، چرا که خداوند صاحب و دارنده همه چیز است. انسان مالک نیست، مملوک است. فقر انسان در این مقوله، بعنوان کارگزار خداوند بر روی زمین مورد قبول اسلام است. شاهزاده سعودی در تعریف اقتصاد از نظر دین اسلام گفت:

"این موضوع به شیوه و طرز استفاده انسان از وسائل تولید بازمی‌گردد. که از سوی قادر تعالی در اختیار او گذاشته شده است. در حال حاضر اقتصاد دنیا آسیب‌پذیر و نامور مالی نامتعادل است و از آن یورش و تابسای می‌درد دنیا برمی‌خیزد.

آقای تورکوت اوزال نخست‌وزیر ترکیه در برداشت کوتاهی که از درهم آمیختن تعالیم اسلامی و اقتصاد جدید در کشورش بدست داد، با قاطعیت تمام بر این امر تأکید ورزید که اگر سنت‌های دیربای اسلامی به موقع و بجا با بیسرفتهای جدید در هم آمیخته‌ایچ مطلوب بیار خواهد آورد. آقای اوزال، پنجاه نکرده در ترکیه امروز اگر چه امر حکومت و دین از یکدیگر جداست، اما واقعیات علمی دین مبین اسلام هرگز از نظر حکومتگران ترک دور نبوده است.

جرج بال، در سخنان خود با توجه به این واقعیت که دنیای مسلمان نزدیک به یک میلیارد جمعیت از ساکنان کره زمین را در بر می‌گیرد، تأکید کرد که عدم تعادل کنونی در اقتصاد جهان، از جمله مسائلی است که می‌تواند اسلام و غرب را از یکدیگر دور کند و نتیجه گرفت: "با چاره‌جویی در امر عدم تعادل اقتصادی جهان می‌توان قدم‌های تازه‌ای به سوی روابط گسترده‌تر با جهان اسلام برداشت."

در کنفرانس اسلام و غرب گروه کثیرتری از سفیران و وزیران نویسندگان و روشنفکران از جمله روزگارودی کمونیست سابق فرانسوی حضور داشتند. روزگارودی چندین سال پیش در مقام عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست فرانسه به مذهب مسیح روی آورد و از کمیته مرکزی اخراج شد. وی دو سال پیش با نگارش مقاله‌ای توجه برانگیز اعلام کرد که به دین اسلام گرویده است زیرا: "در دین اسلام، آزادگی انسانی و آزادی علمی و ظرفیت‌های بی نظیر گفتگو و تبادل نظر - چیزی است که کمونیست‌های و سنا تئور پیشین سنای فرانسه از طرف حزب کمونیست فرانسه را مجذوب خود کرده است."

ژان بیرفورکاد، وزیر پیشین دارایی فرانسه و بنیانگذار انجمن "اسلام و غرب" در یک سخنرانی کوتاه در بیان اجلاس گفتگو، ابزار نامانی کرد که این انجمن بصورت محل ملاقات و تبادل نظر مردمانی در آمده است که فصل مشترکشان با دین ابراهیم را در خاطره ششان تحدید و تازه می‌کنند.

آخرین قسمت

فواد روحانی

آئین میتراگرایی

۹



یک تفسیر دیگر، معنی رمز قربانی گا و بدست میترا را در یکی از اساطیر قدیمی مزدائی جستجو می‌کنند. یعنی این مضمون بندهش را به یاد می‌آورد که گا و اولین آفریده اهورا مزدا بود و هریمن آنرا کشت اما از مرگ حیوان انواع نباتات به وجود آمدند. سپس نطفه گا و به ماه برده شد و آنجا تطهیر یافت و حیوانات گوناگون از آن تولید شدند. همچنین خون حیوان مبدل به انگور شد که از آن شراب بدست آمد. اما تجسم میترا را از همین مضمون تعبیر مهمی در معنی این اسطوره می‌دهد. مفهوم اصلی آن یعنی اینکه مرگ گا و منبع زندگی حیوانی و نباتی است باقی می‌ماند اما کشته گا و هریمن نیست، بلکه اجرا کننده یک قربانی مقدس یعنی میتراست خواه او خود پروردگار تلقی شود خواه نماینده او عمل اهورا مزدا. در این ماجرا از آفریدگان اهریمن فقط مار و عقرب شرکت دارند که سعی می‌کنند مانع معجزه باوروری شوند اما نمی‌توانند (شکست در مقابل خیر).

یک تفسیر پیچیده تر نیز طرح شده است که تکیه بر معنی باطنی اجزاء و خصوصیات صحنه قربانی می‌کند (غاریا جفره زیرزمینی بخصوص به شکل طاق نمای آسمانی به عنوان محل اجرای قربانی - نزدیک بودن چشمه آب - وجود دومشعل در نمازگاه - طلوع و غروب خورشید - زائیده شدن میترا از سنگ که در بعضی صحنه‌ها نشان داده می‌شود و آن نیز رمز طلوع آفتاب شناخته شده است - نقش مهم خورشید به عنوان فرمان دهنده قربانی - نمایان شدن حیوانات مختلف با تبدیل شکل به عنوان رمز تناسخ که یکی از اعتقادات میترائیسم بوده است یا اشاره به تحول بروج فلکی - ضیافت میترا و خورشید - وغیره) و چنین نتیجه می‌گیرند که صحنه قربانی رمزگامایی از جهان شناسی آئین میترائیسم است اما معنی این رسم بیان نشده است.

در باره تعبیراتی که در زمینه صحنه قربانی گا و بدست میترا پیشنها شده بسیار از این می‌توان گفت اما همینقدر که گفته شد نمونه روشنی است از اینکه برای پی بردن به اصول عقاید میترائیسم باید متوسل به تعبیر علائم و آثاری شد که مسلماً معانی باطنی در آنها نهفته است. به عنوان مثال اشاره به این تفسیر می‌کنیم که معنی تصویر دومشعل دار آنگونه که تصور شده طلوع و غروب آفتاب نیست بلکه بائین آمدن روح برای تجسم در قالب ماده و یا لافتن آن بسوی منشأ اصلی است.

یک نمونه گویای دیگر از جنبه رازآمیز آئین میترائیسم واضح است که این صحنه قربانی دارای معنی باطنی اساطیری یا مقدسی بوده است که به مریدان و سرپرندگان آئین تعلیم می‌شده اما متأسفانه هیچگونه توضیحی در این باب از طرف پیشوایان یا پیروان آئین یا افراد مطلع معاصر با آنها در دسترس عموم گذاشته نشده یا باقی نمانده است. اما پژوهشگران بعدی هر یک به فراخور دید و مطالعات خود نظریاتی طرح کرده اند که ما به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم. یک تعبیر ساده اینست که از

زمان بسیار دور اقوام مختلف بخصوص آریائیها قربانی گا و رازمزدی حیات سالانه (با برگشت فصل بهار) می‌شناختند. یعنی جسم گا و را مظهر همه نیروهای زندگی می‌پنداشتند و معنی قربانی گا و را آزاد شدن نیروهای مولد حیات و به وجود آمدن انواع حیوانات ورستی‌ها به شکل ادواری می‌دانستند و حیوانات مودی مانند مار و عقرب را عامل ضد تولید می‌شناختند که توفیق نخواهند یافت.

که مخصوصاً " ضرورت توسل به تعبیر و تفسیر را نشان می‌دهد وجود سلسله مراتب هفتگانه است که پیروان آئین باید آنرا طی کنند. تنها کسانی اجازه ورود به مهرابه‌ها و شرکت در مراسم دینی دارند که دوره تشریفات ورود به جرگه میترا را گذرانده باشند. این تشریفات زیر نظر پیر یا پدر آئین انجام می‌شود. نامزد ورود به جرگه سرا یا برهنه (رمز نوزادی) پیش می‌آید و یک سلسله آزمون‌های رمزی را تحمل می‌کند از قبیل بسته شدن چشم به معنی غوطه ور بودن در تاریکی، طناب پیچ شدن دست به معنی گرفتار بودن در زنجیر نادانی، شست و شوی آئینی به معنی پاک شدن از آلائش‌ها، گذشتن از عناصر اربعه خاک و آب و آتش و باد، به معنی آزاد شدن از قید ماده، در پایان این آزمونها پدر یا پیر پیشانی مرید را با نشانی که معنی رمزی دارد داغ می‌کند و دهنه خون آلودی به او نشان می‌دهد به این معنی که اینست سزای کسی که اسرار آئین را فاش کند. مرید پس از گذشتن از این مرحله مقدماتی پایه طریقه آئینی می‌گذارد و عبور از مراحل هفتگانه را شروع می‌کند. از این هفت پایه که هر یک دارای نام مخصوص است و سالک به ترتیب از هر پایه به پایه بعد ارتقا می‌یابد سه پایه اول مسیر نوزادان است (کلاغ سیاه، عروس، سرباز) و چهار درجه بعدی نماینده نزدیک شدن و وصول سالک به کمال مطلوب است (شیر، پارس، پیام آور خورشید، پدر). اینک ما به توضیحات مختصری که درباره معنی نامهای درجات هفتگانه داده شده است اشاره می‌کنیم:

کلاغ

پیام آور خورشید است که آن را به سوی میترا می‌فرستد تا فرمان قربانی گا و را به او ابلاغ کند (تجسم کلاغ بعنوان بیک وقاصد خدایان در افسانه‌های اسکاندیناوی و یونانی سابقه دارد. از جمله ژوپیتر خدای اعظم دو کلاغ قاصد یکی به سمت خاور یکی به سمت باختر روانه می‌کند).

عروس

رمز ازدواج عرفانی مرید با میترا یا همبستگی عارف با خدای خورشید است.

سرباز

در این پایه مرید به دسته سربازان مقدس که با نیروی اهریمنی و پلیدیها می‌جنگد می‌پیوندد. بهرام خدای فتح و پیروزی پستیبان او است. وقتی مراسم پذیرش او انجام می‌شود ما مور برگزار تشریفات تاجی از شاخه‌های درخت " خورزهره " (خرزهره) یعنی علامت خورشید و ناهید درست می‌کند و آنرا برن سوک شمشیر کرده بسوی اومی برد. اما او این هدیه را پس می‌زند یعنی می‌گوید تنها تاج سر من میترا است.

شیر

ویژگی این پایه شهادت و نجات است. شیر مظهر آتش است که همه عناصر را پاک می‌کند. چون آتش با آب دشمن است دست‌های شیر را با عمل می‌شویند و زبان را با عمل پاک می‌کنند با آب تنها مریدی که به پایسه شیر رسیده باشد مجاز است در ضیافت مقدس شرکت کند و بجای هوم شیره انگور بیاورد.

پارسی

دروگر خدا محسوب می‌شود. وی داس دوتیغه‌ای در دست دارد که با آن محصول زمین را می‌درود (ایرانی بودن او واضح است).

پیام آور خورشید

یکی از نمایندگان خورشید در روی زمین است که هر

روز افاق را در یک ارابه چنداسه می‌پیماید و به ایسن ترتیب سپر شبانه روزی و تعطیل نا پذیر خورشید را مجسم می‌سازد.

پدر

برترین مقام آئین میترا است عمای چوپان پارسا به معنی رهبری مردمان در دست و حلقه انگشتی به معنی رمز دانائی و شنا سائی در انگشت دایره او پدر مریدان و نادار، کلانتر مقدس، استاد اعظم و من بزرگ است. تنها او است که با علم به دقایق اخترشناسی می‌تواند از مرا حسل هفتگانه سلوک که هر یک تحت حمایت یکی از سیارات است سخن گوید.

ذکر " پیرو پدر " و " من بزرگ " این مضمون غزل حافظ را به یاد می‌آورد که هر روزی که کار خود را " موقوف هدایت " می‌داند " ره میخانه " (کوی مغان) پیش می‌گیرد و می‌گوید :

بنده میرمغانم که ز جهلم برهاند پیر ما هر چه کند معین عایت باند

احتیاط آئین میترائیسم

طی قرن‌های اول تا سوم میلادی قسمتی از فرنگ چهارم آئین میترائیسم در اروپا و بخصوص ایتالیا رونق می‌گرفت. در همین زمان دین مسیح نیز مراحل اولیه پیشرفت خود را در همان منطقه می‌پیمود. رقابت بی‌سین این دو آئین شدید بود و بطوری که بعضی نویسندگان (مخصوصاً ارنتس رنان) گفته‌اند باندک تغییری در پیشا مدها ممکن بود میترائیسم بر مسیحیت غلبه کند. آنچه این نظرها را شایسته می‌کند آنست که در دین مسیح از برخورد با میترائیسم باقی مانده است و ما در پایان این گفتار به آن اشاره می‌کنیم. اما سرنوشت میترائیسم در اواخر قرن چهارم معلوم گردید. جنبه‌های منفی میترائیسم که سرانجام باعث شکست آن در برخورد با مسیحیت گردید، در مقام اول کیفیت بود که امروز الیتسم Elitisme نامیده می‌شود. یعنی اختصاص آن به طبقه برگزیدگان و دور بودن آن از محیط فهم عامه. آئین رموز میترائیسم نمی‌توانست بر مسیحیت که هر چند آن نیز جنبه رمزی داشت اما راه و روش زندگی را به طرز قابل فهم برای عموم بیان می‌کرد. غلبه کند. به عبارت ساده میترائیسم نمی‌توانست مذهب " توده " یا به اصطلاح امروز مذهب " خلق " باشد. محققان در این باب بخصوص بحث کرده‌اند که چه نوع افراد به میترائیسم می‌گرویدند و می‌گویند بیشتر آنها از طبقه " ما " مورین ارشد نظامی و غیر نظامی دولت و حتی پادشاهان بودند بخصوص کومد Comode که در سال ۱۸۰ میلادی امپراتور گردید. در این زمینه یک نکته مهم اینست که حتی در سال ۳۰۷ میلادی دو امپراتور (از چهار امپراتور همکار) یعنی دیوکلسین Diocletien و گالر Galere میترا را رسماً حامی امپراتوری خود خواندند و مراهبسی وقفه نمودند. اما برخلاف طبقه ممتاز طبقات پسا آئین اجتماع یا اصولاً از میترائیسم بی‌خبر بودند یا چیزی از آن درک نمی‌کردند. دو موضوع دیگر نیز میترائیسم را از لحاظ رقابت با مسیحیت در وضع نامساعدی می‌گذاشت. یکی این خصوصیت عجیب میترائیسم که برای زن حقی شرکت در انجمن‌های دینی قائل نبود و دیگر تعصب ضد ایرانی رومیان به این معنی که در حالی که مصر و سوریه و آسیای صغیر جزو امپراتوری رم بودند، ایران دشمن موروثی و آشتی نا پذیر رم محسوب می‌شد. واضح است که در این وضع مخالفان آئین میترائیسم و بخصوص مبلغان دین مسیح به آسانی می‌توانستند بحر حریف فایق آیند.

سیاست رسمی برانداختن میترائیسم بساکنستاننن Constantin اولین امپراتور مسیحی آغاز شد. این امپراتور و جانشین‌هایش با الهام گرفتگی از این گفته پولیس رسول (رساله اول به قرنتیسان) باب دهم (۲۰) که " آنچه امت‌ها قربانی می‌کنند برای دیوهاست که می‌گذرانند نه برای خدا و من نمی‌خواهم شما شریک دیوها باشید " به موجب فرمان‌های سال ۳۲۴ و ۳۲۱ بر سر تشریفات و برگزاری آئین‌های رسمی و قربانیهای خونین را منع کردند. هر چند ژولین Julien امپراتور معروف به " مرتسد " l'Apostat در سالهای ۳۶۱ تا ۳۶۳ کوشش کرد که آئین‌های رسمی را احیا کند ولی روش فدیت با میترائیسم صورتی چندان

بقیه در صفحه ۹

آئین میتراگرایی

بقیه از صفحه ۸

جدی بخود گرفته بود که برگشت پذیر نبود. اولیای کلیسا و ما موران دولت نسبت به جامعه میترائی همه گونه تهدید و عذاب و آزار و آرمی داشتند. از جمله در سال ۳۷۶ شهردارم برای آنکه کلیسا اورا غسل تعمید دهد یک مهربانه را به آتش کشید و آن پس شستن مجسمه ها و ویران کردن اماکن مقدس میترائی به نام "بت شکنی" عمومیت پیدا کرد. گراتین امپراتور Gratien (۳۵۹ تا ۳۸۳ میلادی) این سیاست را تعقیب و تقویت کرد و بلاخره امپراتور تثودور بزرگ Théodore le Grand (۳۷۹ تا ۳۹۵) با تحريم هرگونه آئین راز آمیز و غیره آخر ربه میترائیسم وارد آورد و در زمان او بود که مهرابه بزرگ شهر ساربور Saarburg (دلورن) ویران شد. اما نمى توان گفت که با زوال این آئین در غرب پرستش میترا بکلی متروک شد. زیرا این آئین در کیش رسمی مزدیاری ایران باقی ماند. زرتشتیان تا امروز مهر را در ردیف یزدان می ستایند و او را همراه با یزدان سروش و رشن فرشته، موکل بر سر نوشت ارواح در روز ستا خیز و عبور دهند. ارواح نیکوکاران از پیل چینوت (صراط) برای وصول به بهشت می شناسند. همچنین از لحاظ تاثیر میترائیسم در غرب یک نکته را باید به یاد داشت و آن اینست که محققان در موضوع انعکاس میترائیسم در تحول افکار دینی امپراتوری روم عقیده دارند که اگر آئین میترائیسم دین رسمی امپراتوری نشد و فلسفه فلسفه کلی دینی روم جذب شده این معنی که فلسفه مخصوصی که همه چیز خدائی خورشیدی Panthéisme Solaire نام داشت و با حکمت و علم زمان منطبق بود زیر نفوذ امپراتور اورلین Aurélien (۲۷۰ تا ۲۷۵ میلادی) بعنوان دین رسمی روم شناخته شد و چند قرن باقی ماند. این دین منسحب از اعتقادات میترائی بود. دلایل روشنی که بر این نظریه توان آورد اینست که در حکمت خورشیدی Théologie Solaire منسوب به

دین مزبور نام میترا بعنوان خدا به صورت ضبط شده است: میتراى شکستنا پذیر Invictus Mithra ، میترا خدای شکستنا پذیر Deus invictus Mithra و میترا خدای خورشید شکستنا پذیر Deus Sol invictus

شبهات بین آئین میترائیسم و دین مسیح

تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد این موضوع تا کنون چنانکه باید با رعایت دقت و بی طرفی کامل بررسی نشده است. بعضی نویسندگان مسیحی اصولاً وجود هرگونه ارتباط بین محتویات دو آئین را که حکایت از الهام گرفتن مسیحیت از میترائیسم کند نفی می کنند و بطریق اولی نظریه "ارستو رنان را دایر بر اینکه ممکن بود میترائیسم مسیحیت غلبه کند تا موجه می دانند. اما این موضوع در همان زمان رسمیت یافتن دین مسیح مطرح بود. مسیحیان متعصب چون نمی توانستند شباهت های بین دو آئین را که به نفع میترائیسم بود انکار کنند می گفتند این شباهت ها چیزی جز یک اختراع شیطانی و تقلید تحقیر آمیز رسوم و اعتقادات مسیحی نیست. اما از پژوهش های ناتمامی که در این موضوع صورت گرفته است لا اقل می توان مسواری به شباهت بین دو آئین را فهرست وار ذکر کرد. با میدواری به اینکه محققان در آئینده هر یک از این موارد را به تفصیل و عمقا بررسی و حق مطلب را ادا کنند، اینک ما فهرستی از موضوعات قابل تحقیق بدست می دهیم.

۱- از همه مهمتر موضوع نول یا زادروز مسیح است. واضح است که تعیین تاریخ ۲۵ دسامبر متکی بر هیچ گونه مدرک نیست. تعیین میترائی موضوع از این قرار است که این تاریخ با انقلاب شوی تطبیق می کند که در آن هنگام خورشید در دورترین نقطه جنوب خط استوا قرار دارد و از آن نقطه رو به بالا رفتن می گذارد. یعنی در درازترین شب یا شب یلدا خورشید متولد می شود. تا به اعتدال ربیعی برسد که در آن هنگام خورشید از خط استوا عبور می کند و شب و روز برابر می شوند. بنا بر این در آئین میترائیسم تاریخ ۲۵ دسامبر تولد خورشید (میترا یا خدای خورشید) تلقی و جشن زائیکه شدن خدا در آن روز گرفته می شد. مسیحیان این جشن را که عموماً "برگزار می شد در دین خود پذیرفته و تولد مسیح را جانشین تولد میترا کردند. یک پژوهشگر در این باب می گوید (*) " ما باید مدیون پابلیر Libère

باشیم که در سال ۲۵۴ میلادی شیخیری در تاریخ قائل شد که از آن پس در شب و روز ۲۵ دسامبر جشنی به افتخار تولد مسیح گرفته می شود. وی می خواست سالروز تولد عیسی با زایش مهر در یک روز برگزار شود.

۲- انتخاب روز یکشنبه بعنوان روز مقدس ما مسعود از میترائیسم است. این روز در زبان انگلیسی روز خورشید Sunday خوانده می شود. "خدای خورشید" بودن میترا واضح است.

در زبان فرانسه هم که یکشنبه Dimanche روز خدا Dies dominicus خوانده میشود اشاره به همین خدای خورشید است.

۳- تجسم قربانی بعنوان رمز ستکاری در هر دو آئین مرکزیت دارد.

۴- آئین تقدیس نان و شراب که از روایت "آخرین نان و شراب که از روایت" آخرین نام مسیح گرفته شده است. ضیافت مقدس میترائی (همنشینی میترا و خورشید در یک ضیافت) برابر است.

۵- بکار بردن آب مقدس برای تطهیر آئینی جزو رسوم هر دو دین است.

۶- غسل تعمید شرط پذیرش در جامعه هر دو دین است.

۷- حضور چوپانان هنگام تولد مسیح برابر روایت حضور چوپانان هنگام تولد میترا است.

۸- در سلسله مراتب سلوک میترائی مرید در پایه "سرباز" خود را وقف خدمت به خدا می کرد و "سرباز زمینی" را Militia Mithra خوانده می شد. نظیر این عنوان یعنی "سرباز مسیح" Militia Christi در اصطلاح زمان برخورد میترائیسم با مسیحیت در جامعه مسیحی نیز معمول گردید.

اما فهرست بالا نه کامل است نه در هر مورد کافی. بنظر نگارنده شکی نیست که بررسی دقیق هر یک از این مسواری بطور کلی یک پژوهش تاریخی نشان خواهد داد که برای برپه های مهم دیگری نیز بین رسوم و اعتقادات دو آئین مسواری بحث وجود داشته است.

پایان

* از مقاله "مهرابه ها و آشنائی به راز در آئین میترا" تألیف Michel Angebert و ترجمه کاظم بهروز: نقل از مجله "سهند" صفحه ۲۵۲

بازی دلقک ها

بقیه از صفحه ۱

تاریخ نشانده است. مثنی مندیل بند نعلین پوش، حکومتی تشکیل داده اند که قانون اساسی آن دغلی و شاید و حیلگری و ریاکاری و دروغگوئی است. برای آن ها هیچ مسئله بی مهم نیست مگر حفظ قدرتی که مفت بدست آورده اند ولی حاضر نیستند مفت از دست بدهند. اگر قرار شود دهها میلیون نفر را به کشتن بدهند و تمام دنیا را به آتش بکشند تا فقط در روز بیشتر با ایشان بر رکا ب قدرت بندند یا شمشیر بکنند. همه بازیهائی که در داخل یا خارج، در قلمرو سیاست یا مذهب بدست ایشان صورت می گیرد منحصراً "ناظر بر همین یک هدف است: ماندن به هر قیمت و به هر کیفیت. در این راه بهر کاری دست می زنند. لازم باشد قرآن بر سر نیازه کنند. می کنند. لازم باشد قرآن را زیر پا بیندازند، می اندازند. حالا هم بالاخره از ترس اینکه مبادا ما میبار غفلت" جان بدهد و بر سر جانشینی او بین صبا به اختلاف بیفتد و یکی دیگر از این خلا قدرت استفاده کند، بالاخره بر ولایتعهدی شیخ حسینعلی اتفاق کرده اند.

مجموعه این حوادث به تواتر همیای مولیربی شباهت نیست طبعاً "انسان را به خنده می اندازد. اما قضیه جنبه دیگری هم دارد. این تواتر آخوندی دارد به قیمت فنا شدن یک کشور و یک ملت دادا مه پیدا می کند. ایران را در بیهاد می رود. ملت ایران به خاک سیاه نشسته است. آنچه را ما به بقا و دوام و اعتبار و اقتدار یک ملت است اعم از میراث فرهنگی و آثار تمدن و تجدید و بنیه مالی و شیرونی انسان، با زیرگان مسخره بیسک نمایش روحی در معرض انهدام کامل قرار داده اند و خیلی ها منتظر نشسته اند ببینند کار به کجا می رسد!

انقلاب اسلامی را ابتدا همه ایرانی ها، از مرحوم محمد رضا شاه گرفته تا خانم هائی که با لکوی پوست در راه پیمائی ها شرکت می کردند به شوخی گرفتند. زیسکار دستن رئیس جمهوری پیشین فرانسه نقل می کند که وقتی خمینی به فرانسه آمد ما نگران بودیم که مبادا شاه خشمگین شود و قرا ردا ده های مهمی که فرانسه با ایران داشت به خطر بیفتد. این بود که به شاه گفتیم اگر او بخواهد ما ویزای اقامت خمینی را تمدید نمی کنیم و اجازه فعالیت های سیاسی نیز به او نخواهیم داد. اما شاه با بی اعتنائی گفت کمترین اهمیتتی برای خمینی قابل نیست و بر عکس میل دارد خمینی خودش را نشان بدهد و حرفهایش را بزند تا دنیا او را بشناسد. شاه، وقتی خمینی را جدی گرفت که سه در مراکش سرگردا بود و خمینی در تهران به تخت نشسته بود. طبقات دیگر مردم نیز، به همین ترتیب هر کدا موقتی با دبه زخمشان خوردند فهمیدند چه بر سرشان آمده است خانمها وقتی متوجه مطلب شدند که به آنها گفته شد: یا روسی، یا توری، یا نویسندگان و شاعران و وقتی متوجه مطلب شدند که قلمشان را شکستند، دهانشان را دوختند. روشنفکرها وقتی متوجه مطلب شدند که آخوندگفت ما روشنفکر نمی خواهیم. نظمی ها وقتی متوجه مطلب شدند که تفنگ را از دستشان گرفتند و به سیسنه خودشان نشان نرفتند. متخصصان، مدیران، تکنوکرات ها، پزشکان، قاضیان، دانشگایان، بازاریان، ما حبان صنایع و حتی روحانیان هر کدا م شعله های سوزان آتش را وقتی حس کردند و جدی گرفتند که در دامان خودشان گرفته بود.

امروز تمام مردم ایران، بدون استثناء در آتش می سوزند. حتی آنها که هزاران فرسنگ دور از وطنشان زندگی میکنند، حتی آنها که در خارج یا داخل کشور از تمکن کافی برخوردارند، حتی آنها که رندانه با حکومتگران فعلی گنهار آمده اند، حتی آنها که از صدقه سر همین رژیم و همین اوضاع بهمان و نسوا

رسیده اند، همه در حال کباب شدن اند. همه بر خود می پیچند. همه رنج میبرند. همه می فهمند که زیر پایشان خالی است و جلوییشان آینه های وجود دارند. حال که گاردینجا کشیده است با پدهر ایرانی بفرمانده که در ایران میگردد یک فاجعه واقعی است و لو آنکه بصورت یک نمایش کمیک انجام می گیرد.

انتخابات ریاست جمهوری و پشت سر آن انتخاب نخست وزیر و در حال حاضر انتخاب ملاحظه می نمودن ولیعهد رسمی ملاروح اله خمینی، ظاهراً یک دلقک بازی بیش نیست. از نظر حقوقی، از نظر شرعی، از نظر اخلاقی، از نظر تاریخی تا نونی هیچکدام از این ها پشتیبانی ارزش و اعتبار ندارد. ولی جوادشی را که بدست همین دلقک ها اتفاق افتاده است نمی توان بازی بی اهمیتی تلقی کرد. این دلقک ها در طول هفت سال دستکم هفتصد هزار جوان را به کام مرگ فرستاده اند. این دلقک ها صد ها هزار خانواد را بی خانمان کرده اند. این دلقک ها ده میلیون ایرانی را از وطنشان فراری داده اند. این دلقک ها یک نسل را از میان برده اند. این دلقک ها خزانه مملکت را بنفع خودشان و غارتگران بین المللی چابیده اند. این دلقک ها هر چه را در ایران ساخته شده بود ویران کرده اند. این دلقک ها مملکت آبیادی را به صورت یک قبرستان مخروبه در آورده اند. اینست آن مسئله ای که ایرانی ها حق ندارند حتی یک لحظه از آن فارغ شوند و نباید اجازه دهند که مثل مبتذالی مثل انتخاب خائنه های بریاست جمهوری و تعیین موسوی به سمت نخست وزیر و تفویض منصب ولایتعهدی به منتظری ذهنشان را از مسئله اصلی، یعنی فاجعه ای که ایران با آن روبروست منحرف کند.

احتمال دارد این روزها با زاشخاصی پیدا شوند مردم را دلدار بدهند که خمینی مردنی و رفتنی است و با آمدن منتظری که آدم ملایمی است و مشکل خمینی خونخوار و خونریز و مستبد و لجاجت نیست، دوران وحشت و خشونت تمام می شود.

فرض کنیم که منتظری فطرتاً به اندازهی خمینی سفاک و جلاذ نباشد - که هیچ دلیلی نداریم - جانشینان چنگیز خان هم هیچکدام مثل خودش ویرانگر و خون آشام نبودند. حتی برخی از آنها مسلمان شدند و لای مغول، بود. تهاجم مغول چیزی نبود که با مرگ چنگیز خان و روی کار آمدن جوجی خان یا تولی خان پایان بگیرد. این تهاجم ویرانگرانه بود که کمر ایران را شکست و ملت ما، پس از آن هرگز نتوانست قدر است کند.

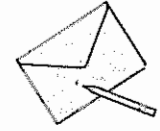
ایران اگر بخواد هذرتدهما نداید خود را از زنها خمینی و قوم او برهانند. به قول شکسپیر ما با مسئله بودن یا نبودن موا جهیم.

تفاوت در جی قوانین اسلامی

بقیه از صفحه ۶

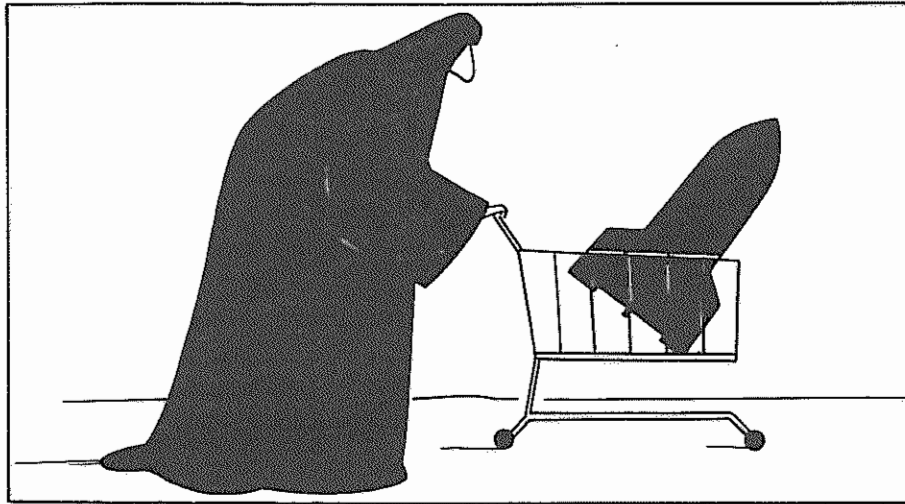
این مقام قاضی در عین حال توضیح داد که هر قدر برداشته خشونت رژیم افزوده میشود مقاومت های عمومی افزایش می یابد و این نشانه ریختن ترس مردم از روش های خشونت بار رژیم اسلامی است. وی بطور نمونه گفت اکنون کار فحاشی و دشنام به رژیم اسلامی بجای رشتی رسیده است که بجای آنکه مردم از حزب الهی ها ترس داشته باشند حزب الهی ها از مردم می ترسند. زیرا روزی نیست که در یکی از محلات تهران حزب الهی ها از مردم علی الخصوص جوانانسی که دیگر تحمل زورگوئی های ما مسوران رژیم راندارند کتک نخورند و مضروب و مجروح نشوند. همین چند پیش تعدادی از جوانان که توسط کمیته انقلاب اسلامی چماران دستگیر و با زداشت شده بودند، چنان واکنشی از خود در برابر پاسداران نشان دادند که به یک درگیری سخت انجامید.

نامه‌ها و نوشته‌ها



حراج زنان در جمهوری اسلامی

از: فروغ رحمانی



نگاهی گذرا بر مفاصلی که حکومت دستاریندان از ابتدای رسیدن به قدرت، بر زن ایرانی روا داشته است، نمایانگر عمق فاجعه‌ای است که بر ملت ما گذشته است.

این هرگز بدان معنا نیست که تنها زنان ایران زمین در حکومت جباران مسود تحقیق و آزار و شکنجه قرار گرفته‌اند، زیرا این حقیقتی است آشکار که ملت ایران اعم از زن و مرد و خرد و کلان در اسارت قومی ستمگر و خونخوار بر سر می‌برد که صدای هر مخالفی را تنها با گلوله و شکنجه و مرگ پاسخ می‌دهد.

اگر در این مقاله صحبت از وضع بسیار بفرنج و پیچیده و در عین حال طاقت فرسای زن در حکومت جباران می‌کنیم تنها با این هدف است که همه ایرانیان دور از وطن و همسایه آوارگان دنیا رغبت بر علیه این ستم که به صورتی مزورانه روز به روز دامنه وسیع تری پیدا می‌کند، هم‌صدا شوند و افکار عمومی دنیا را بر علیه این توحش برانگیزند.

در اینجا دیگر صحبت از جباران و جباری و خانه نشینی زن و راندن او از اجتماع و محرومیت از حقوق انسانی نیست که صحبت از چوب حراج زدن به زنان ایران زمین است و سخن از سوز دادن اجباری زنان پاکدامن و شریف ایران به سوی فحشا و خود فروشی است و البته دلال‌های محبت‌درا این میدان‌ها به سران آبرویا خت‌های هستند که برای باقی ماندن چند صباح بیشتر بر مسند حکومت از هیچ عملی هر چند پست و مشغوم ابا ندارند.

فساد و فحشا در جمهوری اسلامی آنچنان ابعاد گسترده‌ای یافته است که حکومت دست به دامان نماینده اما مدرشورای عالی دفاع و رئیس مجلس با مصطلح اسلامی یعنی آخوندرفسنجا نسی چهره شناخته شده و رسوای رژیم زده است. و اونیز که بارها استعداد خود را در زمینه دروغ و تزویر و خیانت به ثبوت رسانیده است طی خطبه‌های نماز جمعه با مقدمه سازی و کمک از احادیث و روایات از صرد تا ذیل اسلام که، آخوند جماعت تبصری خاص درجیل آن دارد، بالاخره به اصل مطلب اشاره می‌کنند یعنی به: گسترش سرسام آور فحشا، زیرا هزاران هزار زن که شوهرانشان در جنگ بی حاصل کشته شده‌اند، با توجه

به فقر و بیگاری در سطح مملکت، برای تا مین معاش جز خودفروشی راهی ندارند... بنیاد شهید به علت سوء مدیریت و فساد ورشو خواری مسئولین هیچگاه قادر به سرپرستی و اداره امور این با زماندگان نبوده است. رسوایی‌های مالی این بنیاد در احتیجی آخوندها نیز نتوانستند سرپوش بگذارند. حال که دیگر بنیادهای مالی مملکت هر روز ضعیف تر، مخارج جنگ بی حاصل هر روز سنگین تر می‌شود، رژیم صراحتاً از زبان آخوندرفسنجانی اعلام می‌کنند که:

دیگر جوانان از دواج نمی‌کنند، زیرا ما آن‌ها را به جنگ می‌فرستیم و کشته می‌شوند، پس درد سرزن و بچه نمی‌خواهیم اگر احتیاج به زن دارید، بفرمائید ما زن در اختیارتان قرار می‌دهیم. ولی چون در مملکت ما همه مسائل به شیوه اسلامی حل می‌شود، اگر در غرب فاحشه خانه‌ها تکرر شده‌اند و زنان جلف و هرزه در آنجا مشغول بکارند، ما این تقیمه را بر طرف می‌کنیم. از زبان خود او بشنویم:

"ما اگر بخواهیم جامعه اسلامی داشته باشیم باید جاهای معینی باشد، نه اینکه زن‌های بی بندوبار، زن‌های خوب، اصیل و کسانیکه مسلمان واقعی هستند هیچ عیبی هم نباشد. این در زن‌ها هست در مردها هم. در مواردی که ازدواج دائمی برایشان مقدور نیست، جاهای سالمی باشد، ادارات نیرومندی اصیل که بر آن‌ها نظارت کنند. قوانین محکمی در مجلس شورای اسلامی بگذرد..."

این آخوند که دلالی محبت‌رانی نیز بر سایر عناوین خود اضافه کرده است، ادامه می‌دهد:

"رختخواب را یک شب نیز نباید تعطیل کرد... بهر حال "کامجویی شرعی تعطیل بردار نیست".

دستاریندان فرموده‌ای که تا دیروز در گوشه و کنار شهرهای مذهبی به تکیه اشتغال داشته با نگاه‌های حریص و نا پاک و بی‌بشندت‌ها زنده موجودات آزار زنان را فراهم می‌آوردند امروز حاکم بر مقدرات زن ایرانی شده دم از ایجاد مراکز صیغه چند ساعته می‌زنند. این آرزوی دیرینه آخوندهای بقدرت رسیده است. این در حالی است که ملت ایران اعم

از زن و مرد در مقابل مصائب ایمن حکومت همچون: جنگ، فقر، بیگاری، عدم امنیت اجتماعی، ظلم و بی‌عدالتی، شکنجه و زندان و اعدام به جان آمده‌اند. ولی در تنگنای مرگ و زندگی این تنها آخوندها هستند که یک شب هم رختخواب را فراموش نمی‌کنند!

وقتی فریاد می‌زنیم مسائل آخوند و هم وغم او شکم است وزیرتکم! دستاریندان عربده می‌کشند: اسلام به خطرافتاده است، فدا انقلاب بر علیه اسلام توطئه می‌کند.

در حقیقت با این اقدام حکومت اسلامی خمینی از زیر بار مسئولیتی که در قبال صدها هزار زن که شوهرانشان ویا پدرانشان را در راه مطامع جنگجویانه آخوندها از دست داده‌اند و تنها و بی سرپرست باقی مانده‌اند، شانه خالی کرده علناً می‌گوید:

"زندگی خود را با تن فروشی تاء میمن کنید. جستان را بفروشید و شکم خود و فرزندانستان را سیر کنید اما مسئولیتی در قبال شما نداریم." و البته اسلامی کردن این تن فروشی را از یاد دهنی برند. این در حالی است که حکومت دستاریندان همه راه‌ها را به روی زنان بسته است. از ابتدا با طرح مسئله حجاب جمله به زنان را آغاز کرد. سپس هر روز با بهانه‌های دسته بسته زنان را از ادارات بیرون رانده سپس امکانات تحصیلی دختران را محدود و بالاخره با ایجاد تضییقات فراوان در مسائل خانوادگی و طلاق و سرپرستی اطفال و تشویق تعدد زوجات اساس خانواده را متزلزل نمود و با به تصویب رساندن قوانینی همچون قانون قصاص عملاً زن موجودیت خود را به عنوان یک انسان در این حکومت از دست داده، بصورت برده‌ای برای رفع احتیاجات جنسی مرد تنزل نموده است.

با شروع جنگ و تشکیل مراکز بسیج دختران، چهره مزورانه آخوندها پیش از پیش نمایان گردید: هدف از ایجاد این مراکز بدنام انداختن دختران جوان و معصوم برای کشاندن آن‌ها به پشت جبهه‌های جنگ به منظور رفع نیازهای جنسی برادران پاسدار بود. به طوری که بعداً زیرملا شدن رسواییهای بی شمار در امر بسیج زنان و عکس العمل شدیداً معواذها ن عمومی نسبت به تبلیغات فریب‌بزرگ، آخوندها شروع به تبلیغات کردند که: "حضور زنان در امر

دفاع را تنها با حفظ عفت اسلامی مجاز می‌دانند!

عشرتکده‌ی آخوندی

سپه‌روزی زن ایرانی به اینجا نیز ختم نشده بلکه با درگیر شدن جناح‌های مختلف در حکومت منحوس جمهوری اسلامی با زاین زنان بی‌بنا به ایران زمین هستند که قربانی زدوبندهای پشت پرده آخوندها می‌شوند. آخرین پرده از این نمایش مبتذل را در نیمه دوم شهریورماه سال شاه‌بودیم: هجوم اراذل و ویا ش حزب الهی و موتور سواران در دفعات متعدد در خیابانها به زنان و دختران جوان به دلیل بدحجابی، ردالت‌های بیشمار این عوامل در حمله و توهین به زنان آنچنان بود که افکار عمومی ملت ایران را بر علیه این جنایات برانگیخت و بناچار آخوندها به مزدوران خسود دستور عقب نشینی موقت صادر کردند.

جالب آن که این فجاج همه ناشی از تصفیه حساب‌های خصوصی بین آقایان حجت الاسلام رفسنجانی، حجت الاسلام خا مندهای آقای موسوی به ترتیب رئیس مجلس (شورای اسلامی)، رئیس جمهور (حکومت اسلامی)، ونخست وزیر رژیم منحوس اسلامی، و چند آیت الله رسوای دیگر، بود. که یکی با تائید این اعمال وحشیانه و دیگری با تکذیب آن، حریف رادرتنگنا قرار می‌داد. این سردمداران منفور جز به منافع خود به چیزی نمی‌اندیشند و در این میان آنچه به حساب بنیاد شخصیت انسان هاست.

مدعیان دبیروز مبارزه با فساد و فحشا و عوامل به آتش کشیدن قلعه شهرنو در سال‌های پر آشوب ۵۷، امروز خود رسماً قصد داشکر کردن مراکز اصیل و نیرومند برای "عرضه زنان مسلمان و موء منه" را دارند.

البته آسمان و ریسمان بافتن‌های این دلقک دستگه حکومت آخوندی هرگز نتوانسته است حقیقت را از چشم ملت ایران بپوشاند.

آخوند هیچگاه به اصول اخلاقی پای بند نبوده است - این جماعت با مهارتی که در کلاهبرداری بخصوص از نوع شرعی آن دارند، تصویری کنند با پیوند صفت "اسلامی" به اعمال و اعتقادات غیر انسانی و مفتضحانه خود چون: حجاب اسلامی، عفت اسلامی، فاحشه خانه اسلامی، شکنجه اسلامی، قادرخواهند بود همچنان برای ریکه قدرت باقی بمانند. غافل از آن که با فریب و تیرگی و وعده و وعید می‌توان به قدرت رسید، با براه انداختن جنگ و ایجاد اختناق می‌توان چند صباحی بیشتر دوام آورد، ولی با گذشت زمان و آشکار شدن عدم لیاقت و کفایت لازم برای اداره امور مملکت، جز سقوط راه دیگری نیست.

در این میان مبارزه زنان ایران زمین که همواره درخشا و آشکار در مقابل این حکومت ایستاده، تحقیر و آزار و شکنجه و مرگ را به جان خریدند و تسلیم مشت‌حاکم بی وطن نشدند، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

ما آوارگان دنیا رغبت در مقابل اینهمه شهادت و از خودگذشتگی سرتعظیم فرود می‌آوریم. و از جان و دل می‌کوشیم تا فریاد رسای زنان ایران زمین را در پهنه گیتی بگوش جهان بیاوریم. و از زنان و مردان آزاده جهان می‌خواهیم با ما هم‌صدا شده، سرنگونی حکومت دستاریندان را فریاد بزنند.

پس از خستگی سماع

آقای دکتر بختیار،

آن سوی مرز پرگهرابی هنرانی جا هل، به لجن زاری مبدل کرده‌اند که هرایران دوستی تنها از پشت غباری اشک می‌تواند باور کنند که صدلی بزرگان و جایگاه نامداران تاریخ این مرز و بوم را عمامه به سرانی کج اندیش زیر تعلین‌های خویش چرکیمن می‌کنند، کمتر صدائی است که از گلوی ایرانی خارج شده و همراه با بغض و نفرت از این وایلا نباشد. کدام رهگذری است که از کنار دیوارها بگذرد و خون هموطنش را لایلابی آجرهای کاخ فیضیه نشینان نبیند. یا کدام ابری است که بردشتهای میهن در فرزاباشد و بر احمدآبادها تنگردد و بر مزار فرزندان ایران اشک حسرت نیارد.

براستی چه خوب اندیشیدید چه شجاعانه در مکانی که هیچ کس جرئت نمی‌کرد کبریتی بر فرورزد تا چهره این کدابر نشان فریب خوردگان بدهد مشعل افروختید، و آنچه عمری آموخته بودید بر لب آورید و اجازه ندادید که مصلحت اندیشی بر مسئولیت داناتی غلبه کند. اگر چه ملت را چون همیشه چشم بسته بر راه می‌آورند ولی نور مشعل مسئولیت شما توانست نیه امام را، که بزرگ‌شدگان ملی را در موقع توشیح کارنامه زندگیشان از سوی عمامه بسری به مردم نشان بدهد.

راستی من در این مقوله همت بر آن ندارم که ساز دانائی ستایش کرده و بر نادانان خرده بگیرم، چون هر دو در مقام خویش معرف خویشند، اما دلم تنگ است و هیچ صدایی آشنا ترا صدای شما و هیچ بیای می‌بسه حقیقت نزدیک ترا پیام شما نمی‌شوم. از این رو در این غریبستان قلم برداشته‌ام و برای تنها آشنایم نامه می‌نویسم. شاید اندیشیده باشید که این دستارانتان و این‌هایی که برحق نیست شما تردیدی به خود راه نمی‌دهند ماه‌های آخر ۵۷ کجا بودند. من بعنوان یک جوان ایرانی بی‌پرده به این اندیشه جواب می‌دهم.

قسم بزرگی از اینان اگر می‌خواستند بنویسند نخست وزیر حتماً با "ط" می‌نوشتند، چنانچه

گزارش سازمان عفو بین المللی به پارلمان اروپا در مورد نقض حقوق بشر در ایران

به گزارش خبرگزاری آلمان غربی از انگلستان سازمان عفو بین المللی در گزارشی به پارلمان اروپا رفتار بی رحمانه رژیم جمهوری اسلامی در برابر ملت ایران را مورد نکوهش قرار داد و به جهت نیان هشدار داد که رژیم اسلامی حاکم بر ایران همچنان به سیاست های جنایتکارانه خود علیه مردم ایران ادامه می دهد. سازمان عفو بین المللی در لندن اعلام کرد که جمهوری اسلامی تاکنون هزاران نفر ایرانی را بدون محاکمه و با اتهامات واهی زندانی، شکنجه، و اعدام کرده و گروه کثیری را به حبس های دراز مدت محکوم ساخته است.

بر پایه این گزارش سازمان عفو بین المللی در نامه ای خطاب به نمایندگان پارلمان اروپا هشدار داد که هم اکنون هزاران تن ایرانی بعنوان زندانی سیاسی در سراسر جهان در زیر ضربت خیمه ی سر می برند و سیاست این حکومت در برابر مردم ایران تغییر نکرده است.

عفو بین المللی در این نامه هشدار دهنده یادآور شد که سیاست اختناق در ایران همچنان بی وقفه ادامه دارد. سازمان عفو بین المللی به پارلمان اروپا خاطر نشان کرد که جمهوری اسلامی شمار واقعی زندانیان سیاسی را مخفی نگه میدارد و از این رو دستگیری به تعداد اسیران سیاسی مقدور نیست. عفو بین المللی میگوید رژیم جمهوری اسلامی که همه مبانی اخلاقی انسانی را زیر پا گذاشته در جنایت تا

آنجا پیش رفته است که افراد فامیل و خویشاوندان فردی را که متهم به فعالیت سیاسی است به گروگان میگیرد و آنها را بی گناه در زندان نگاه می دارد.

بنابر آمار رسمی رژیم جمهوری اسلامی در دهه ما ه گذشته ۳۹۹ نفر را در اسارت گاه های خود به جوخی اعدام سپرده که این رقم در سال ۱۹۸۴ ششصد و شصت و یک نفر بود.

سازمان عفو بین المللی که مقر آن در لندن است یادآوری کرد که این ارقام را نباید با ورکرد زیر ارقام قتل ها و اعدام ها بسیار بیشتر از این است. خمینی شما رکشیگری از مخالفان خود را بطور مخفی اعدام کرده و از انتشار خبر آن جلوگیری نموده است.

شکنجه، سوء رفتار با زندانیان سیاسی، اغلب به وسیله کمیته های انقلاب اسلامی و سپاه پاسداران در اماکنی که قبل از انقلاب در اختیار ساواک قرار داشت صورت می گیرد. زندانیان اغلب تا مدت های مدید در زندان های انفرادی محبوس می شوند و تحت شرایط غذا بآورد و غیرا نسانی مورد شکنجه های دائم جسمی و روحی قرار می گیرند.

سازمان عفو بین المللی به آگاهی پارلمان اروپا رسانده است که این سازمان از بدو روی کار آمدن رژیم خمینی کوشید تا هیأتی را بمنظور بررسی وضع زندانیان سیاسی به ایران اعزام کند اما این تلاش ها ميسرود

موافقت جمهوری اسلامی قرار نگرفت. دفتر سازمان عفو بین المللی در لندن از پارلمان اروپا و سازمان کشورهای بازاری مشترک خواست که از ارسال وسایلی که بتواند در استمرار شکنجه و اختناق در ایران موثر باشد به شدت بپرهیزد. این سازمان از کشورهای اروپائی همچنین خواست که به ایران با زگرداندن پناهندگان سیاسی به ایران یا کشورهایی که احتمال دارد پناهندگان را به جمهوری اسلامی اعزام دارند خودداری کنند.

کمیسیون تحقیقاتی

جنایات خمینی

فراخوان شخصیت های سیاسی جهان برای تشکیل یک کمیسیون تحقیقاتی به منظور مبارزه با اقدامات جنایتکارانه رژیم خمینی در روزنامه نویسه سولیداریته چاپ آلمان غربی منتشر شد. متن این فراخوان که به امضاء ۵۰ نفر از شخصیت های سرشناس سیاسی جهان رسیده به این شرح است:

ملت ایران، امروزه روز درجه نهمی از خون و خشونت زندگی می کنند. صدها هزار و احتمالاً میلیونها تن ایرانی، یا در جنگ بی پایان به قتل رسیده و یا آنکه همچنان در جبهه های جنگ بسر می برند. آنان قربانیان یک رژیم وحشی و درنده خوی هستند که دهها هزار کودک و جوان ایرانی را بنام اسلام در جبهه های جنگ اسیر کرده و به عنوان غایبان دشت های مین گذاری شده از آن ها بهره برداری می کند.

با این که فرموده اید قضاوت کار دشواری است، ولی من از شما سوال می کنم. من نوعی به عنوان یک جوان با چنان رهبری، با چنان مدیری، و چنان تشکیلاتی اعم از تدریسی و تحقیقی و تفریحی آیا می توانستم معنی این شعار دریا بم: مخور صائب فریب فضل از عما مه زاهد

که در گنبد زبی مغزی صدا بسیار می پیچد

آیا می توانم شاپور بختیار را در مدت یک ماه زما مداریش که سختی غیر از دیگران می گویند و قزل آلائی است که خلاف استبداد می رود، بشناسم؟ آیا می توانستم بسته شدن نطفه ای را که قرار بود به ویرانی خانه مان و کشته شدن هزاران نوجوان و زن و مرد می انجامید حدس بزنم و در مقابل او به مقاومت برخیزم؟ مراجعین که پرورش داده اند می رویم.

البته سخنان بجای شما اثرش را گذاشت و هزاران هزار نفر را به تفکر واداشت، اما تفکری که لازمه اثر گذشت زمان بود، چون در آن رقص پرشور که خارجی ها می نواختند و ما عریبه کشان در سماع بودیم. اندیشیدن به منطق دشواری بود. خاصه برای ما که هیچ گاه خصلت اندیشیدن نداشته ایم. می بایست خستگی سماع غلبه می کرد و آتش مستی فروکش، تا آنچه را که شما می گفتید می دیدیم. ولی همانطور که عرض کردم چرم شما دانائی و صفت ما کند ذهنی است.

از درد دلها بگذرم که شما تمام این ها را قبیل از این که همه بیندیشند فریاد زدید. اما خطوطی را که با رنگ ها درآمیخته اند و پرتلاش کوشیده اند چه ره مردی را به نمايش در آورند که جز صداقت نمی گفت و نخواهد گفت رایک جوان ایرانی که هیچ گاه در این رشته معلمی ندیده است طراحی و رنگ آمیزی کرده است. وقتی انسان می خواهد حالتی را بیان کند و در میماند، قصیده ای می سازد تا خود را معاف کند و مسئولیت بیان را بگردن اشعرا ربیندازد.

در پایان دست به دامن دیگر شعری می شوم و برای مملکت و رهبرم می نویسم
اگر گویند ویرانی بخوای مُرد
خلف فرزند تو گویند نخواهی مرد - ایرانی

منصور

لاسه - ۱۴ مهر ما ۱۳۶۴

در این حکومت پلیسی پاسداران که به تاء سی از اس.اس. آلمان ایجاد شده. تنها ظرف ۵ سال اخیر تعداد بی شماری انسان بی گناه زندانی، اعدام یا شکنجه شده اند. این بربریت انکارنا پذیر و ایست سیاست بی رحمانه با یدیعنوان جنایتی علیه انسانیت تلقی گردد.

حمله به

یک عضو نهضت

هفته گذشته در اسپیکرز کنفرانس لندن که محیط آزادی برای بازگ کردن عقاید سیاسی مختلف بین المللی است، یکی از اعضای نهضت مقاومت ملی ایران در ضمن بخش نشریات نهضت مورد حمله و حشاشانه گروه های چپ گرا و مجاهد خلق قرار گرفت.

اعتراض و تگرانی این عده از بخش روزنامه ارگان نهضت و بازگ کردن اهداف این سازمان در محیط آزاد باید پارک، اینست که روز به روز بهر تعداد هوا داران نهضت افزوده می شود. شروع برخورد با حمله گروه های نامبرده در فوق برای ربودن و انهدا م روزنامه ها و نشریات نهضت مقاومت ملی ایران بود. ولی چون با مقاومت عضو نهضت که یک دوشیزه بود، مواجه گردیدند، اقدام به دشنام و فحاشی و وارد آوردن ضربات مشت و لگد کردند. اما خانم عضو، با ایمان راسخ خود، از حملات جسمی باک و نیافت و با صدای بلند از اهداف نهضت مقاومت ملی دفاع کرد. با لاف و دخالت پلیس مشا چهره کا ملا" یک طرفه و کا ملا" بی منطق که با زور از طرف آن ها انجام می شد، پایان یافت. عضو نهضت مورد حمله است قرار گرفت و این مسئله از طرف مقامات مربوطه مورد بررسی است.

قدرت بر اثر تمرکز

سلام به همزمان عزیز

" ایران وطن ما ست - وطن منتظر ما ست "

از اینکه می بینم دست ها و اندیشه ها برای رهایی ایران عزیز به هم پیوند می خورند خرسندم. نشریه شماره "۱۲۶" قیام ایران به دستم رسید، ادغام دوشیزه قیام ایران و نهضت تصمیمی بجا و بسیار موفقیت آمیز خواهد بود. چرا؟ چون هر چه نیروها چه جسمی چه فکری متمرکز تر و یکپارچه شوند قدرت مبارزاتی بیشتری بدست آورده و زودتر به نتیجه نهایی خواهند رسید. جهت بهبود نشریه پیشنهادات زیر

- ۱ - حتی الامکان در صفحه اول نشریه مطالب خواندنی بصورت تیتیر بزرگ با اشاره صفحه مذکور نوشته شود برای مثال اگر در صفحه اول نشریه مطالب زیر به خط درشت درج میشد بهتر بود عذرخواهی رژیم اسلامی از کشورهای آفریقایی - هم اکنون صدها تن از روحانیون در زندان های خمینی بسر می برند - شناسائی یکی دیگر از عوامل کمونیسم در حکومت اسلامی (نیک آئین) - مذاکرات ریگ - سان، گوربا چف - گفتگو با احمد میرفندرسکی - هشدار به پادشاه اردن هاشمی - سقوط فاحش بهای نفت - توطئه جدید علیه نظام پزشکی در ایران - مسیوما سود، همبازی رئیس جمهور ... و ...
- ۲ - در صورت امکان همانطور که از رنگ قرمز در متون نشریه استفاده شده از رنگ سبز هم استفاده شود. در رنگ آمیزی نشریه تاء شیر دارد.
- ۳ - سعی بیشتری در فاش کردن اسامی و جنایات رژیم آخوندی و همپالکی هایش شود.

در پایان برای شما دوستان عزیز که شب و روز فکرو ذکرتان آزادی ایران عزیز میباشد از زوی موفقیت کرده و بیه امید روزی که همه در کنار هم برای برپایی یک حکومت ملی در ایران جمع آئیم و یک زبان بگوئیم:

آلمان - حسن بالغ کلام

پس از خستگی سماع

بقیه از صفحه ۱۰

مدیر دبیرستان من طراحی را همیشه با "ت" می نوشت حکایتی از معلم بزرگ سماعی علیه الرحمه بخاطر می آید، " کوری به لجن زاری در افتاد، بانگ برآورد - که ای مسلمانان کسی چراغ بیاورد و مرا برآورد - بینائی بسر او می گذشت پرسید، تو که چراغ نبینی به چراغ چه بینی؟ " پس اینان نمی دانستند که نخست وزیری کیست، و وطن چیست! قسم دوم که فریاد می زدند " وای بحال بختیار اگر امام فردا نیاید " و چون امام آمد و آنها در چهره اش نوری ندیدند از زیر دست پرشقایب گذشتند و شفائی حاصل نشد. تا مشر را در کاسه آب نمک انداختند و بخورد کودکان دادند نه بر علم کسی افزود نه از دردی کاست. و بالاخره چون هر چه در ما گشتند اورا نیافتند شعرا در روزی را آهسته عوض کردند و زمزمه کنان گفتند " وای بحال ما همه اگر امام فردا نره " این بخش هم تک بیستی از ناصرخسرو را مصادقت:

سیکباران بشو آینه دازهر حرف بی مغزی
بفریاد آوردند کند نسیمی نیستانی را
قسم سوم روشنفکرانی بودند که سالیان دراز برای استقرار آزادی و حاکمیت قانون تلاش کرده بودند، این ها هم تا آمدند عینکهایشان را عوض کنند و چراغهای روشنفکریشان را برافروزند، وزیر شطرنجشان را با پیاده ای گرفتند خلع سلاح شدگان اندیشه را چه جرمی بالا تر. گمان می کنم نیاید سستی ما به گردن امریکا و انگلیس و دیگران انداخته شود، آخر مگر رهبر جبهه ملی ایران که می بایست روشنفکری مسئول و از خود گذشته ای در راه کشور باشد. از این درمی رود تا پیش سوسیالیست ها گله کند و از آن در با تسبیح و کلاه پوستی و وردی برلسبب وارد می شود؟! اگر ۲۸ ارتشید و سر لشکر و تیمسار این ملک اعلام میدارند که بین مخاصمات خارجی و هموطن بی طرفی برمی گزینند، یک خارجی حق دارد در این بازار مکاره جنسش را ارزان خریده و اگر توانست که می تواند، کلاهی هم سرفروشنده بگذارد.

سه فوتبالیست ایرانی

به نهضت مقاومت ملی ایران

پیوستند



در شماره‌های پیش فرارسه فوتبالیست ایرانی از رژیم جمهوری اسلامی و تقاضای بنیاد هندی آنان را از دولت آلمان غربی با اطلاع رسانندیم. این سه ورزشکار همزمان با تقاضای بنیاد هندی کتباً اعلام کردند که از طرفداران نهضت مقاومت ملی ایرانند و با پیوستن به صفوف نهضت تا کیست و زیدند که: شاپور بختیار رهبر نهضت مقاومت ملی ایران مورداً اعتماد، احترام و علاقه قلبی آنهاست.

رادیو ایران، رادیو نهضت مقاومت ملی ایران، گفت و گویی با این سه فوتبالیست (آقایان ایلالی، الماسی و عباسیان) داشته است که در زیر بخش‌هایی از این گفتگو با آقای حمید الماسی عضو تیم ملی فوتبال ایران از نظر آنان می‌گذرد.

مدرک جرم علیه من شد... الماسی در مورد فضا و جو ورزشی در جمهوری اسلامی و بازنه آن بخصوص در میان جوانان می‌گوید:

"... این هفت سال همه‌گونه وسایل تفریح سالم از مردم گرفته شده است، و تنها مسابقات فوتبال بود که با عادت از اوقات فراغت جوانان را بخود اختصاص می‌داد. بادم می‌آید، آن موقع ها که بازی می‌کردیم، کمال تماشاچی از ۵۰ هزار تماشاچی می‌کرد. اما حالا برای یک بازی خیلی متوسط، حداقل ۷۰ تا ۸۰ هزار تماشاچی می‌آید، و عملاً استاد دویم‌ها به محل مناسبی برای ابراز مخالفت علیه رژیم خمینی تبدیل شده است. مثلاً وقتی قرآن از بلندگوها پخش می‌شود، یا اعلامیه رسمی خوانده می‌شود، مردم شروع به سوت زدن و هو کردن می‌کنند و مخالفت و نارضایتی خودشان را از این طریق نشان می‌دهند. و این نظرات به آسانی صورت می‌گیرد زیرا کنترل استاد دویم‌ها برای مدتی در خمینی کار بسیار منگلی است..."

الماسی می‌گوید:

"... علاوه دولت خمینی از انجام بازی های فینال بعضی از باشگاه‌ها وحشت دارد. چون امکان برخورد و نظرات غیرمنتظره وجود دارد. سال پیش بازی پرسپولیس و استقلال (تاج سابق) که ۱۶ هزار تماشاچی را به استاد دویم کشانده بود به میزبانی عظیم ضد رژیم مبدل شد. قبل از این که از ایران عزیمت کنیم یک بازی میان

پس از فتنه‌ی خمینی، ورزش ایران بتدریج موقعیت و اهمیت خود را از دست داد و این کار را مقام‌های رژیم جمهوری اسلامی با تصمیم آزرده‌نقشه‌ی آزیبیش طرح شده انجام دادند.

شنیده بودیم که الماسی به هنگام مسابقات در هند، زیر بار دستورالعمل مقام‌های حزب الهی نرفته و عکس خمینی را در دست نگرفته بود. در این باره از بازیکن تیم ملی فوتبال می‌پرسیم و او در پاسخ می‌گوید:

"ما برای شرکت در جام بین المللی جواهر لعل نهرو به دلی رفته بودیم. قبلاً مقام‌های حزب الهی ورزشی در تهران به ما گفته بودند که کارهای خاصی برای جلب نظر مردم باید انجام دهیم. از جمله در آفتاب می‌مان بازی همه‌مان نماز جماعت بخوانیم و غیره. علاوه یک دسته عکس و پوستر خمینی را هم به همراه ما فرستاده بودند که وقتی وارد زمین می‌شویم عکس‌های خمینی را با زکنیم و در دست بگیریم. اتفاقاً بازی ما اولین بازی افتاحیه‌ی جام است که به عقیده من اگر چه این کار را کردند، بخاطر ترس بود. ترس برای خانواده‌هایشان. بهر حال، من این کار را نکردم بعد دیدم که از همه مادر داخل زمین عکس گرفته اند و من با پوستر بسته در دست ایستاده‌ام، همین عکس

نیروهای گریزنده از جماران

بقیه از صفحه ۲

در رابطه با نگرانیهای ناشی از هر نوع تصمیم گیری در ملاقات سران آمریکا و شوروی چرخش سیاست سوریه در منطقه، میداننداری جناح‌های راست در حواصا و اورمیانه، اوج بیشتری به مبارزات خودبخشیده‌اند و بتدریج راست‌ها در بعضی نهادها به اعمال سیاست خود شتاب بیشتری داده‌اند تا آنجا که روز شنبه ۲۵ آبان در ساعت ۸/۳۰ صبح نمازگاه‌های از رادیو ایران در جهت تحقیر و تمسخر سیاست‌کوپن بندی دولت پخش گردید که محتوی یکی از شدیدترین حملات به جیره بندی رژیم اسلامی که شبیه کشور های کونیستی است، بود. در کتابینه موسوی نیز حرکت راستها تحت عنوان انجمن اسلامی کا بینه از او خردوره قبل آغاز شده بود و گویا ناطق نوری، غرضی، و دکتر ولایتی پیشگامان تشکیل انجمن اسلامی کا بینه بودند که هنوز معلوم نیست در کا بینه جدید نیز این شورا حضوراً رديا چپ‌ها آنرا درهم شکسته‌اند. با توجه به تشکيل سريع راستها هم اکنون در محافل مختلف انتظار ربرخورد های شدیدتری بین جناح‌های چپ و راست می‌رود که میتواند موضوع جانشینی منتظری را از جمله موارد تشدید کننده جنگ درونی رژیم بحساب آورد.

آگهی

نهضت مقاومت ملی ایران شاخه انگلستان بدین وسیله به اطلاع هموطنان ایرانی مقیم انگلستان می‌رساند که جهت راهم‌یابی و کمک‌های لازم در امور تعاون اجتماعی بخصوص آموزشی و بهداشتی آماده هرگونه همکاری است. متمنی است از طریق نشانی پستی ذیل با ما مکاتبه فرمائید:

Namir. p.o.Box 313
London W2.4QX

درگذشت

دکتر غلامحسین ساعدی

با تأسف با خبر شدیم که دکتر غلامحسین ساعدی نویسنده معاصر و صاحب نامیشتاها و سنا ریوها و داستان‌های کوتاه و مونیوگرافی‌ها سحرگاه روز شنبه ۲۳ نوامبر در بیمارستان سنت آنتوان پاریس در ۵۲ سالگی درگذشت.

دکتر ساعدی برادر خونی‌ریزی داخلی چند روز پیش به بیمارستان منتقل شده بود.

در گفتگویی با روزنامه کیهان، جناب لندن، درباره انتخاب آیت‌الله منتظری به جانشینی خمینی اظهار داشت: با این انتخاب، تغییر مهمی در سیاست جمهوری اسلامی پیدا نخواهد شد. کل رژیم باید ساقط شود.

خبرگزاری فرانسه از تهران در گزارشی پیرامون سخنرانی خمینی در روز میمنت نوشت: آیت‌الله خمینی، امروزانک اشارهایی به انتخاب آیت‌الله منتظری به جانشینی خود نکرد. خمینی پس از یکماه سکوت، صبح امروز به مناسبت سالروز ولادت پیغمبر به مدت ۳۰ دقیقه در برابر برپیش از یکصد تن که در حین سخنرانی، مطالبات غربی تصویر را که از جمهوری اسلامی عرض می‌کنند مورد انتقاد قرار داد. وی گفت، رسانه‌های غرب، جمهوری اسلامی را به عنوان مرکز تروریسم بین المللی معرفی کرده‌اند، در حالیکه قدرت‌های بزرگ مردم را کشتار می‌کنند و مطبوعات غربی هیچ حرفی در این باره نمی‌زنند. در این سخنرانی خمینی با انتخاب منتظری را

ژان ماری دایه تاکید کرد که آزادسازی گروگان‌ها موضوع اصلی این سفارت و به همین علت این موضوع مورد توجه شدید کابینه و وزارت خارجه فرانسه قرار دارد.

همسر پل کوفمن، روزنامه‌نگار مشهور فرانسوی که از شش ماه پیش در بیروت در دام اسارت آدم‌ربایان اسلامی بسر می‌برد، چندی پیش، نامه‌هایی به آیت‌الله خمینی نوشت و از وی خواست که به تاء مین آزادی شوهرش کمک کند. خانم کوفمن، نامه خود را خطاب به خمینی، به سفارت جمهوری اسلامی در پاریس تحویل داد و معیری، کاردار سفارت که اخیراً در پاریس موریست خود، پاریس را ترک کرد، این نامه را در تهران به دفتر خمینی رساند.

اعضای سفارت جمهوری اسلامی در پاریس خانم کوفمن را مطمئن ساخته‌اند که نامه وی با نظر مساعداً دریافت شده است و مقام‌های رژیم در تهران، سرگرم بررسی موضوع هستند.

دکتر عبدالرحمن برومند، رئیس هیئت اجرائی نهضت مقاومت ملی ایران،

خبرهای ایران

لیبرالسیون چپ پاریس فاش کرد که به تقاضای هاشمی رفسنجانی و تعدادی از نمایندگان مجلس شورای اسلامی، هیأتی از سوی حزب کلیست و حزب اتحاد فرانسه مرکب از دوستان توروسه‌نما بنده مجلس، روزیازدهم آذر به تهران خواهند رفت. قرار بود این سفر سه ماه پیش انجام شود، اما دشواری‌های آزرین لحظه، سبب لغو آن گردید.

این هیأت بنا به تقاضای مکرر شخص هاشمی رفسنجانی به ایران سفر می‌کند.

به همین مناسبت، ژان ماری دایه نماینده مجلس فرانسه، به خبرنگار خبرگزاری فرانسه گفت که وی ریاست هیئتی از نمایندگان مجلس فرانسه را که به تهران می‌رود به عهده خواهد داشت. وی گفت این سفر، بخصوص بخاطر حل مسئله گروگان‌های فرانسوی در بیروت صورت می‌گیرد.

به عنوان رهبر آینده انقلاب اسلامی که هشت روز پیش اعلام شد، اشاره‌ی نکرد.

محافل پزشکی تهران، به دولت جمهوری اسلامی، وزارت بهداشت را هشدار دادند، که اگر رژیم سیاست خود را در برابر نظام پزشکی تغییر ندهد، مطب‌های خود را در سراسر تهران تعطیل خواهند کرد. گروهی از پزشکان نیز تهدید کرده‌اند که ایران را ترک خواهند گفت. این تهدید در شرایطی صورت می‌گیرد که تاکنون نزدیک به بیست هزار پزشک به عنوان اعتراض به رژیم اسلامی یا بخاطر فضای ناگوار اجتماعی در ایران ناگزیر وطن خود را ترک گفته‌اند.

رادیو محلی نهضت و اشنگتن

رادیو ایران - رادیو محلی نهضت مقاومت ملی ایران شاخه واشنگتن - بریتانیا - میلیند یکنشنبه - از ساعت ۱۰ تا ۱۱ با مداروی موج متوسط ۱۲۵۰ - رادیو W.O.I.

ایران هرگز نخواهد مرد

نشانی:
QYAM IRAN
C/O C.B.
17, bd RASPAIL
75007 PARIS
FRANCE